هداية

الخوارج

في تصحيح الكوارث

قسمت دهم:
(آنگاه که صلاح مهدوی تحدی می‌کند)

نویسنده: مجاهد دین

عنوان کتاب: هداية الخوارج في تصحيح الكوارث (١٠)

عنوان اصلی آنگاه که صلاح مهدوی تحدی می‌کند

نویسنده: مجاهد دین

مترجم:

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: ۲۵ تیر ۱۳۹۹ ه. ش - ۲۳ ذوالقعده ۱٤٤۱ ه. ق

منبع: www.mojahed-din.blogspot.com

هداية الخوارج في تصحيح الكوارث

(قسمت دهم)

آنگاه که صلاح مهدوی تحدی می‌کند!

نویسنده:

مجاهد دین

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلاة والسلام على سيدنا رسول الله وعلى آله وصحبه ومن والاه وبعد:

صلاح مهدوی در فایل اول صوتی‌اش به نام: «ردی بر جهالتها و تهمتهای اخیر بهروز عزیزی»، بعد از ۳۸ دقیقه جهالت پراکنی و تهمت‌زدن و حرافی کاملا بی‌ارزش، در دقیقهٔ ۳۸ به بعد خطاب به ماموستا بهروز عزیزی حفظه الله می‌گوید: {هیچ یک از علمای دین و ائمهٔ اسلام مانند النووی و تقی الدین السبکی و ابن حجر الهیتمی و الرملی و یا هر کس از علما که تو آن را بیاوری، شرک دعا را آنطوری که تو و عثمان النابلسی (نویسندهٔ کتاب الروية الوهابية) تعریف می‌کنید، تعریف نکرده‌اند. سپس می‌گوید من از تو تحدی می‌کنم از یکی از ائمهٔ دین و علمای اسلامی بیاور که یکی از آنان عقیدهٔ تو و عثمان النابلسی را داشته باشد و آن طوری که تو تعریف شرک دعا را کرده‌ای شرک دعا را تعریف کرده باشند. و می‌گوید: من به تو وعد می‌دهم اگر یک نفر از ائمهٔ دین را بیاوری که گفته باشد دعا و درخواست کردن از غیر الله شرک نیست إلا اینکه در یکی دو موردی مانند اینکه بگوید گناهانم را ببخش یا هدایتم بده یا نحو آن از او درخواست کرده باشد. می‌گوید: تحدی می‌کنم یک نفر بیاور از امام النووی یا هرکسی که تو او را می‌آوری از علمای بزرگی که این امت آنها را قبول دارد، بیاور اینکه یک عمل عبادت برای غیر الله محسوب نمی‌شود مگر اینکه حتما باید صفات ربوبیت را در آن قرار داده باشد و سپس می‌گوید: والله الذی لا إله إله هو اگر چنین قولی از علما بیاوری من همهٔ فایل‌های صوتی‌ام را پاک کرده و معذرت خواهی هم می‌کنم}.

چکیدهٔ تحدی صلاح مهدوی عبارت است از:

۱- هیچ یک از علمای اسلام مانند النووی، و تقی الدین السبکی، و ابن حجر هیتمی و الرملی و دیگر علمای بزرگ اسلام نگفته‌اند که دعا کردن از غیر الله شرک نیست مگر اینکه برای دعا شونده صفات ربوبیت قائل باشد.

۲- هیچ یک از علمای اسلام نگفته‌اند که انجام دادن یک عمل برای غیر الله شرک محسوب نمی‌شود مگر اینکه حتما باید صفات ربوبیت برای کسی که آن عمل را برایش انجام داده است قائل باشد.

۳- تحدی می‌کند که اگر فقط یک امام یا عالم از علمای فوق الذکر یا دیگر علمایی که امامتشان مورد اتفاق امت است آورده شود که مخالف سخن صلاح مهدوی را گفته باشند اینکه قید ربوبیت را

شرط به عبادت تبدیل شدن دعا و استغاثه و استعانه و انجام عمل برای غیر الله، قرار داده باشند، وعد می‌دهد که همهٔ فایل‌های صوتی‌اش تحت عنوان «سلسله ردودی بر کتاب "الرؤية الوهابية"» را حذف خواهد کرد و از همگی معذرت خواهی خواهد کرد.

و اکنون این حقیر مجاهد دین خادم کوچک اهل سنت و جماعت، با افتخار به تحدی این مبتدع ضال و مضل که تبلیغ مذهب وهابیت را می‌کند و فهمش بدتر از فهم خواج اولیه از توحید است، پاسخ می‌دهم، و نشان خواهم داد که او و دیگر فریب خوردگان وهابیت خود را پشت نام و اعتبار علمای اهل سنت و جماعت -مخصوصا آنهایی که نامشان را برده است- پنهان کرده است، وگرنه هیچ عالمی از علمای اهل سنت و جماعت وجود ندارد مگر اینکه مخالف فهم او بوده‌اند و هیچ یک از آنان مطلقا دعا و استغاثه و استعانت از زنده یا مرده یا غایب یا حاضر را شرک ندانسته‌اند، بلکه اختلافشان تنها دربارهٔ جایز یا ناجایز و بدعت و سنت بودنش بوده است، و تنها زمانی چنین کاری را شرک دانسته‌اند که به قصد عبادت انجام شده باشد و شخص معتقد به وجود داشتن صفات ربوبیت در آن زنده یا مرده یا غایب یا حاضری که به دعا خوانده شده یا از او استغاثه و استعانه شده و یا عملی برایش انجام شده است، باشد.

و با توجه به اینکه خود صلاح مهدوی اشاره به علمایی مانند النووی، تقی الدین السبکی، ابن حجر هیتمی و الرملی کرده است، و چنین وانمود کرده این علما را قبول دارد، و گمان کرده که این علما نیز همانند فهم سطحی او، توحید را فهمیده‌اند، برای همین ابتدا از این علما به او پاسخ می‌دهیم، سپس از بعضی دیگر از علمای اهل سنت پاسخ او را خواهم داد.

الرملی شافعی مذهب (متوفی ۹۵۷ هـ)

در فتاوی شهاب الدين أحمد بن حمزة الأنصاري الرملي الشافعي (المتوفى: ۹۵۷هـ) (۳۸۳/۴) آمده است: «(سُئِلَ) عَمَّا يَقَعُ مِنْ الْعَامَّةِ مِنْ قَوْلِهِمْ عِنْدَ الشَّدَائِدِ يَا شَيْخُ فُلَانٌ يَا رَسُولَ اللهَّ وَنَحْوِ ذَلِكَ مِنْ الِاسْتِغَاثَةِ بِالْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْأَوْلِيَاءِ وَالْعُلَمَاءِ وَالصَّالِحِينَ فَهَلْ ذَلِكَ جَائِزٌ أَمْ لَا وَهَلْ لِلرُّسُلِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَالْمَشَايِخِ إغَاثَةٌ بَعْدَ مَوْتِهِمْ وَمَاذَا يُرَجِّحُ ذَلِكَ؟

(فَأَجَابَ) بِأَنَّ الِاسْتِغَاثَةَ بِالْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْأَوْلِيَاءِ وَالْعُلَمَاءِ وَالصَّالِحِينَ جَائِزَةٌ وَلِلرُّسُلِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ وَالصَّالِحِينَ إغَاثَةٌ بَعْدَ مَوْتِهِمْ؛ لِأَنَّ مُعْجِزَةَ الْأَنْبِيَاءِ وَكَرَامَاتِ الْأَوْلِيَاءِ لَا تَنْقَطِعُ بِمَوْتِهِمْ. أَمَّا الْأَنْبِيَاءُ فَلِأَنَّهُمْ أَحْيَاءٌ فِي قُبُورِهِمْ يُصَلُّونَ وَيَحُجُّونَ كَمَا وَرَدَتْ بِهِ الْأَخْبَارُ وَتَكُونُ الْإِغَاثَةُ مِنْهُمْ مُعْجِزَةً لَهُمْ. وَالشُّهَدَاءُ أَيْضًا أَحْيَاءٌ شُوهِدُوا نَهَارًا جِهَارًا يُقَاتِلُونَ الْكُفَّارَ.

وَأَمَّا الْأَوْلِيَاءُ فَهِيَ كَرَامَةٌ لَهُمْ فَإِنَّ أَهْلَ الْحَقِّ عَلَى أَنَّهُ يَقَعُ مِنْ الْأَوْلِيَاءِ بِقَصْدٍ وَبِغَيْرِ قَصْدٍ أُمُورٌ خَارِقَةٌ لِلْعَادَةِ يُجْرِيهَا اللهَّ تَعَالَى بِسَبَبِهِمْ».

ترجمه: «سوال شد دربارۀ آنچه که از طرف عوام رخ می‌دهد از این سخنشان در هنگام سختی‌ها که می‌گویند: یا شیخ فلان، یا رسول الله و نحو اینها، که جزو استغاثه به انبیا و مرسلین و اولیاء و علما و صالحین محسوب می‌شود، آیا چنین سخنی جایز است یا نه؟ و آیا رسولان و انبیا و اولیاء و صالحین و مشایخ بعد از مرگشان (قدرت) اغاثه (و فریاد رسی) دارند و دلیل آن چیست؟

جواب داد: استغاثه به انبیا و مرسلین و اولیا و علما و صالحین جایز است، و رسولان و انبیا و اولیا و صالحین بعد از مرگشان نیز (قدرت) اغاثه (و فریادرسی) دارند؛ برای اینکه معجزۀ پیامبران و کرامات اولیا با مرگشان قطع نمی‌شود. اما انبیا، که در قبرهایشان زنده‌اند و نماز می‌خوانند و حج می‌کنند چنانکه در اخبار آمده است، و اغاثه و فریادرسی از جانب آنان معجزه خواهد بود. شهداء نیز زنده هستند و در روز و آشکارا دیده می‌شوند که با کفار می‌جنگند. و اما اولیا، که اغاثه (و کمک‌رسانی) از طرف آنان کرامتی برای آنان محسوب می‌شود؛ چون اهل حق بر این هستند که به قصد یا بغیر قصد از طرف اولیا اموری خارق العاده رخ داده که الله متعال آن امور را به سبب آنان جریان داده است».

و چنانکه قبلا آمد، جناب صلاح مهدوی از مخالفان خواسته بود از علما منجمله الرملی (که خودش الرملی را به عنوان نمونه نام برده بود)، سخنی بیاورد، که گفته باشد دعا و درخواست‌کردن و

استغاثه‌کردن بغیر الله مطلقا شرک نیست، و ما از الرملی آوردیم که او استغاثه به انبیا و اولیاء را چه در حیاتشان چه در مماتشان جایز دانسته و جزو معجزات و کرامات آنها دانسته است. و نگفته استغاثه به انبیا و اولیاء بعد از مرگشان جزو ما لا یقدر علیه إلا الله است و نگفته چنین کاری هیچ معنایی جز عبادت مردگان ندارد و نگفته چنین کاری مطلقا کفر و شرک است؛ بلکه آن را جزو اسباب و از باب مجاز دانسته و تنها در صورتی که دعا شونده و استغاثه شونده را دارای ربوبیت بداند شرک می‌باشد.

و گرچه این مقالهٔ ما قسمت‌های دیگری هم دارد اما با اولین قسمت این مقاله، به تحدی او پاسخ کامل دادیم، اکنون آیا صلاح مهدوی، امام الرملی الشافعی را هم تکفیر می‌کند و مشرک می‌داند یا نه؟ آیا او را از علما به حساب می‌آورد یا نه؟ آیا صلاح مهدوی که به دروغ خودش را شافعی مذهب می‌نامد آیا قول امام الرملی که به شافعی دوم مشهور است و کاملا مخالف با فکر وهابیت اوست را قبول می‌کند یا نه؟ آیا به عهدی که داده است عمل کرده و فایل‌های صوتی‌اش را حذف می‌کند و توبه می‌کند و دست از عناد و فهم خوارجانه‌اش از توحید و شرک که اخذ اسباب را شرک می‌پندارد، دست می‌کشد یا نه؟ آیا پاسخی به این قول امام الرملی دارد بدهد یا باز فرار می‌کند؟

ابن حجر الهیتمی (متوفی ٩٧٤ هــ)

همچنین جناب صلاح مهدوی به ابن حجر الهیتمی رحمه الله اشاره کرده است و تحدی کرده است که یک قول از او آورده شود و ما نیز چند قول از او می‌آوریم و ثابت می‌کنیم که ابن حجر الهیتمی نیز مخالف با وهابیت بوده و مطلق استغاثه و توسل و سوال و درخواست‌کردن از پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از وفاتش را شرک ندانسته است.

ابن حجر مکی الهیتمی رحمه الله کتابی به نام الجوهر المنظم في زيارة القبر الشريف النبوي المكرم دارد که در خصوص اثبات توسل و شفاعت از پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از وفاتش است و در این کتاب با استدلال به قرآن و حدیث و آثار و آراء علمای اهل سنت و جماعت این موضوع را ثابت کرده است.

و ابن حجر الهیتمی در نقد دیگاه ابن تیمیه رحمه الله سخن مشهوری دارد چنانکه در صفحهٔ ١٧١ کتاب فوق الذکر (الجوهر المنظم) می‌گوید: «من خرافات ابن تيمية التي لم يقلها عالم قبله وصار بها بين أهل الإسلام مُثلة، أنّه أنكر الإستغاثة والتوسل به صلّي الله عليه وسلّم وليس ذلك كما أفتى، بل التوسل حسن في كل حال قبل خلقه وبعد خلقه في الدنيا والآخرة».

ترجمه: «از جمله خرافات ابن تیمیه که هیچ عالمی قبل از او آن را نگفته است و بخاطرش در بین اهل اسلام مورد سرزنش قرار گرفت، این است که او استغاثه و توسل به پیامبر صلی الله علیه وسلم را انکار نمود، و آنطوری که فتوی داده است نیست، بلکه توسل به پیامبر در هر حال نیکو است، هم قبل از آفریده شدن پیامبر و هم بعد از آن هم در دنیا و هم در آخرت».

و در صفحهٔ ١٧٢ می‌گوید: «ثُمَّ السؤال به صلى الله عليه وسلم ليس سؤالاً له حتَّى يوجبَ إشراكاً، وإنما هو سؤال الله تعالى بمن له عنده قدرٌ عَلِيٌّ ومرتبةٌ رفيعةٌ وجاهٌ عظيم، فمن كرامته على ربه أنَّه لا يخيب السائل والمتوسل إليه بجاهه، ويكفي في هوان مُنكِرِ ذلك حرمانُه إيَّاه».

ترجمه: «همچنین درخواست‌کردن بوسیلهٔ پیامبر صلی الله علیه وسلم، درخواست‌کردن از خود پیامبر نیست تا موجب شرک شود، بلکه همانا درخواست‌کردن از خداوند متعال بوسیلهٔ کسی است که در نزد خداوند دارای قدر و منزلتی والا و جایگاهی بزرگ است، و خداوند چنان کرامت و بزرگواریی به پیامبر داده است که درخواست‌کننده و متوسل شونده به خدا بوسیلهٔ جاه پیامبر را نا امید و رد نمی‌کند

و برای سستی و خواری کسی که منکر چنین چیزی است همین‌که از چنین فرصتی محروم شده است کفایت می‌کند».

و در صفحهٔ ۱۷۴ می‌گوید: «والاستغاثة طلبُ الغوث، والمستغيث يطلبُ من المستغاث به أن يحصل له الغوث من غيره وإن كان أعلى منه، فالتوجه والاستغاثة به صلى الله عليه وسلم وبغيره ليس لها معنى في قلوب المسلمين غير ذلك، ولا يقصد بها أحد منهم سواه، فمن لم ينشرح صدره لذلك فليبكِ على نفسه، نسأل الله العافية. والمُستَغَاثُ به في الحقيقة هو الله تعالى، والنبي صلى الله عليه وسلم واسطةٌ بينه وبين المستغيث، فهو تعالى مُستَغَاثٌ، والغوثُ منه خلقاً وإيجاداً، والنبي صلى الله عليه وسلم مُستَغَاثٌ، والغوث منه تسبباً وكسباً، ومستغاث به والباء للاستعانة».

ترجمه: «استغاثه، طلب‌کردن غوث (یاری و کمک) است و استغاثه‌کننده از مستغاثٌ به (کسی که از او درخواست کمک شده است) می‌خواهد که به او غوث (یاری و کمک) برساند اگرچه هم (مقام) استغاثه کننده از استغاثه شونده بالاتر باشد. پس توجه‌کردن و استغاثه‌کردن به پیامبر صلی الله علیه وسلم و به غیر او، در قلوب مسلمانان معنایی جز این را ندارد. و هیچ یک از آنان جز این معنا، قصد دیگری را از آن (توجه‌کردن و استغاثه‌کردن به پیامبر صلی الله علیه وسلم) ندارند و کسی که این را درک نکرده باشد پس باید به حال خودش گریه کند و از خداوند عافیت را خواستاریم. و کسی که از او درخواست کمک شده است در حقیقت همان الله متعال است، و پیامبر صلی الله علیه وسلم واسطه‌ای بین خدا و بین استغاثه‌کننده است. پس خداوند متعال کسی است که از او درخواست کمک شده و با خلق کردن و ایجاد نمودنِ غوث، غوث و یاری را می‌رساند، و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز از او استغاثه شده است و غوث و کمکی که از طرف او می‌رسد از روی تسبب و کسب است و بوسیلهٔ او درخواست استغاثه شده است، و باء برای استعانت است».

و در صفحهٔ ۱۷۳ می‌گوید که: سلف در حاجاتشان به پیامبر صلی الله علیه وسلم متوسل می‌شدند و ماجرای آن نابینایی که نزد پیامبر آمد و برای بینا شدنش به پیامبر متوسل شد را نقل می‌کند و دعایی که پیامبر به او یاد داد را ذکر می‌کند و می‌گوید: «وإنما علمه النبي صلى الله عليه وسلم ذلك، ولم يَدعُ له؛ لأنه أراد أن يحصل منه التوجه بذُلِّ الافتقار والانكسار والاضطرار مستغيثاً به صلى الله عليه وسلم ليحصل له كمال مقصوده، وهذا المعنى حاصل في حياته صلى الله عليه وسلم وبعد وفاته. ومن ثَمَّ استعمل السلف هذا الدعاء في حاجاتهم بعد موته صلى الله عليه وسلم، فقد علمه عثمان بن حنيف الصحابي رضي الله

عنه راويه لمن كان له حاجة عند عثمان بن عفان زمن إمارته رضي الله عنه، وعسر عليه قضاؤها منه، ففعله فقضاها».

ترجمه: «و همانا پیامبر صلی الله علیه وسلم آن دعا (= اللهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّي مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَتَوَجَّهُ بِكَ إِلَى اللهِ أَنْ يَقْضِيَ حَاجَتِي) را به او یاد داد، و (پیامبر خودش) برای آن نابینا دعا نکرد چون خواست تا آن نابینا با حالت فروتنی و افتقار و انکسار و درماندگی متوجه خداوند شود و از پیامبر صلی الله علیه وسلم درخواست کمک کند تا بطور کامل به مقصودش برسد، و این مفهوم از استغاثه، هم در زمان حیاتش و هم بعد از وفاتش انجام شده است. و از اینجاست که سلف این دعا را در حاجاتی که داشتند بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم بکار برده‌اند، برای مثال صحابی عثمان بن حنیف رضی الله عنه آن دعا را به کسی که حاجتی نزد عثمان بن عفان در زمان خلافت او رضی الله عنه داشت یاد داد و عثمان بن عفان حاجت آن شخص را برآورده نمی‌کرد، تا اینکه عثمان بن حنیف آن دعا را به آن شخص یاد داد و در نتیجه عثمان بن عفان حاجتش را به او داد و برآورده نمود».

و در صفحۀ ۱۷۵ می‌گوید: «وبالجملة إطلاق لفظ الاستغاثة لمن يحصل منه غوثٌ ولو تسبباً وكسباً أمر معلوم لا شك فيه لغة ولا شرعاً، فلا فرق بينه وبين السؤال، وحينئذٍ تعين تأويل الحديث الشريف المذكور لا سيما مع ما نُقل أن في حديث البخاري في الشفاعة يوم القيامة {فبينما هم كذلك .. استغاثوا بآدم ثم بموسى ثم بمحمد صلى الله عليه وسلم}».

ترجمه: «و در کل بکار بردن لفظ استغاثه برای کسی که از طرف او غوث و کمک حاصل می‌شود اگرچه هم از روی تسبب و کسب باشد، پس چیزی معلوم است و از لحاظ لغوی و شرعی شکی در (صحت بکار بردن) آن وجود ندارد. پس فرقی بین استغاثه و بین درخواست‌کردن وجود ندارد... مخصوصا با توجه به آنچه که در حدیث صحیح البخاری نقل شده دربارۀ شفاعت روز قیامت که در آن آمده است: {مردم به آدم سپس به موسی سپس به محمد صلی الله علیه وسلم استغاثه می‌کنند}».

و در ادامه در صفحۀ ۱۷۵ می‌گوید: «فَعُلِمَ أَنَّهُ صلى الله عليه وسلم يُطلبُ منه الدعاء بحصول الحاجات، كما كان في حياته لعلمه بسؤال من يسأله كما ورد، مع قدرته على التسبب في حصول ما سُئِلَ فيه بسؤاله وشفاعته إلى ربه، وأنه صلى الله عليه وسلم يُتَوَسَّلُ به في كل حال، قبل بروزه لهذا العالم وبعده، في حياته وبعد وفاته وكذا في عَرَصات يوم القيامة فيشفع إلى ربه تعالى، وهذا مما قام عليه الإجماع وتواترت به الأخبار».

ترجمه: «پس دانسته می‌شود که از پیامبر صلی الله علیه وسلم درخواست دعا برای برآورده شدن حاجات می‌شود، همانطور که در زمان حیاتش اینگونه بود، چون به سوال و درخواست کسی که از او درخواست می‌کرد علم داشت (یعنی خدا او را از آن باخبر می‌کرد) چنانکه (در احادیث) آمده است، همراه با اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم بخاطر درخواست‌کردن و شفاعت کردنش نزد پروردگارش، در سبب گردیدنش بر حصول آنچه که از او درخواست شده بود توانا بود. و دانسته می‌شود که در هر حال به پیامبر صلی الله علیه وسلم توسل می‌شود، هم قبل از آمدن به این عالم و هم بعد از آن در زمان حیاتش و هم بعد از وفاتش و همچنین در عرصات روز قیامت که نزد پروردگارش شفاعت می‌کند، و این چیزی است که اجماع بر آن اقامه شده و اخبار درباره‌اش به تواتر رسیده است».

چنانکه مشاهده می‌کنید، ابن حجر الهیتمی شافعی مذهب هم توسل به جاه پیامبر و هم استغاثه به او و هم درخواست‌کردن از او بعد از وفاتش را جایز دانسته و اجماع اهل علم را بر آن نقل کرده است. با این توضیح که استغاثه و درخواست از پیامبر صلی الله علیه وسلم را از باب مجاز و اخذ سبب می‌داند و فریادرس حقیقی و عطا کنندۀ حقیقی را بر وجه خلق کردن و ایجاد کردن فقط الله متعال می‌داند.

آیا صلاح مهدوی که به دروغ خودش را شافعی مذهب می‌نامند، ابن حجر الهیتمی را جزو علمای اهل سنت نمی‌داند؟ در حالی که خودش به این عالم اشاره کرده بود و خودش گفته بود که قولی از این عالم آورده شود! آیا سخن امام ابن حجر الهیتمی را می‌پذیرد یا برای فرار از قول او، منکر عالم بودن و امام بودن ابن حجر می‌شود؟

و جناب آقای صلاح مهدوی اکنون مرد باش و به عهدی که دادی عمل کن، و مرد باش و فایل‌های صوتی‌ات را حذف کند و مرد باش و معذرت خواهی کن، مرد باش و توبه کن و به اهل سنت و جماعت برگرد و دست از افکار منحرفانه و خوارجانۀ وهابیت که اخذ اسباب را شرک اکبر می‌داند بردار. و از الله متعال می‌خواهم که سینه‌ات را برای دیدن و درک و فهم حقیقت توحید بگشاید، چون: ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعۡمَى ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَلَٰكِن تَعۡمَى ٱلۡقُلُوبُ ٱلَّتِي فِي ٱلصُّدُورِ ٤٦﴾ [الحج: ٤٦]

«چشم‌های (ظاهر) نابینا نمی‌شود، و لیکن دل‌هایی که در سینه‌هاست نابینا می‌شود».

تقی الدین السبکی الشافعی (متوفی ۷۵٦ هــ)

امام، فقیه، مفسر، حافظ تقی الدین السبکی رحمه الله کتابی دارد به نام «شفاء السقام في زيارة خير الأنام»، و در این کتاب دربارۀ مستحب بودن زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم صحبت کرده و احکام توسل به حضرتش را شرح و تفصیل داده، و به آراء ابن تیمیه رحمه الله در اینباره پاسخ داده است.

السبکی در صفحۀ ۲۹۳ این کتاب می‌گوید: «اعلم أنه يجوز ويحسن التوسل والاستغاثة والتشفع بالنبي صلى الله عليه وسلم إلى ربه سبحانه وتعالى وجواز ذلك وحسنه من الأمور المعلومة لكل ذي دين المعروفة من فعل الأنبياء والمرسلين وسير السلف الصالحين والعلماء والعوام من المسلمين ولم ينكر أحد ذلك من أهل الأديان ولا سُمع به في زمن من الأزمان حتى جاء ابن تيمية فتكلم في ذلك بكلام يلبس فيه على الضعفاء الأغمار وابتدع ما لم يسبق إليه في سائر الأعصار... وحسبك أن إنكار ابن تيمية للاستغاثة والتوسل، قول لم يقله عالم قبله، وصار بين أهل الإسلام مثلة! ... وأقول: إن التوسل بالنبي صلى الله عليه وسلم جائز في كل حال: قبل خلقه، وبعد خلقه، في مدة حياته في الدنيا، وبعد موته، في مدة البرزخ، وبعد البعث في عرصات القيامة والجنة».

ترجمه: «بدان که توسل و استغاثه و تشفع نمودن به پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد پروردگارش جایز و نیکو است، و جایز و نیکو بودن آن از اموری است که برای هر صاحب دینی معلوم است، و در فعل انبیا و مرسلین و سیرۀ سلف صالحین و علما و عوام مسلمین شناخته شده می‌باشد و هیچ کس از اهل ادیان چنین چیزی را انکار نکرده و در هیچ زمانی از زمان‌ها انکار آن شنیده نشده است؛ تا اینکه ابن تیمیه آمد و سخنانی درباره‌اش گفت و با آن بر ضعیفان و نادانان تلبیس نمود و چیزی را ابداع نمود که در گذشته سابقه نداشت... و همین برای تو کافی است که انکار کردن استغاثه و توسل توسط ابن تیمیه سخنی است که هیچ عالمی قبل از او آن را نگفته است و بخاطر این انکارش در بین اهل اسلام سرزنش شده است... و می‌گوییم: بی‌گمان توسل کردن به پیامبر صلی الله علیه وسلم در هر حال جایز است، چه قبل از آفریده‌شدن پیامبر و چه بعد از آفریده‌شدنش در مدت حیاتش در دنیا و چه بعد از مرگش در مدت برزخ و چه بعد از زنده‌شدنش در عرصات قیامت و بهشت».

در صفحۀ ٢٩٩ می‌گوید: «فالمسؤول في هذه الدعوات كلها، هو الله وحده لا شريك له، والمسؤول به مختلف، ولم يوجب ذلك إشراكا، ولا سؤال غير الله. كذلك السؤال بالنبي صلى الله عليه وآله وسلم ليس سؤالا للنبي صلى الله عليه وآله وسلم بل سؤال لله به».

ترجمه: «در این دعاها کسی که از او درخواست شده است همان الله یکتای بدون شریک است، اما کسی که بوسیلۀ او (از الله) درخواست شده است متفاوت است، و چنین چیزی موجب شریک قرار دادن برای الله و درخواست‌کردن از غیر الله متعال نمی‌شود. پس درخواست نمودن بوسیلۀ پیامبر صلی الله علیه وسلم، به معنای درخواست نمودن از پیامبر (بر سبیل خلق و ایجاد کردن) نیست، بلکه به معنای درخواست کردن از الله بوسیلۀ پیامبر است».

و در صفحۀ ٣١٢ روایت مالک الدار را نقل می‌کند اینکه مردی نزد قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: «يا رسول الله، استسق الله لأمتك فإنهم قد هلكوا»؛ «ای رسول خدا برای امتت درخواست باریدن باران کن چراکه هلاک شدند». سپس السبکی در توضیح آن می‌گوید: «ومحل الاستشهاد من هذا الأثر طلبه الاستسقاء من النبي صلى الله عليه وآله وسلم بعد موته في مدة البرزخ، ولا مانع من ذلك، فإن دعاء النبي صلى الله عليه وآله وسلم لربه تعالى في هذه الحالة غير ممتنع، وقد وردت الأخبار على ما ذكرنا، ونذكر طرفا منه. وعلمه صلى الله عليه وآله وسلم بسؤال من يسأله ورد أيضا. ومع هذين الأمرين فلا مانع من أن يسأل الله صلى الله عليه وآله وسلم الاستسقاء، كما كان يسأل في الدنيا. النوع الثالث من التوسل: أن يطلب منه ذلك الأمر المقصود بمعنى أنه صلى الله عليه وآله وسلم قادر على التسبب فيه بسؤاله ربه وشفاعته إليه... ولا يقصد الناس بسؤالهم ذلك إلا كون النبي صلى الله عليه وآله وسلم سببا وشافعا... وليس المراد نسبة النبي صلى الله عليه وسلم إلى الخلق والاستقلال بالأفعال، هذا لا يقصده مسلم، فصرفُ الكلام إليه ومنْعُهُ من باب التلبيسِ في الدين، والتشويشِ على عوام الموحدين».

ترجمه: «محل استشهاد به این اثر این است که آن شخص از پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از وفاتش که در برزخ بود درخواست استسقاء نمود و مانعی در چنین درخواستی وجود ندارد، چون غیر ممکن و ممتنع نیست که پیامبر صلی الله علیه وسلم پروردگارش را در آن حالت (حیات برزخی) به دعا بخواند (یعنی پیامبر در برزخ می‌تواند خدا را به دعا بخواند). چنانکه اخباری در این باره وجود دارد و نیز رسول خدا صلی الله علیه وسلم به درخواست کسی که از او درخواست می‌شود علم و

آ گاهی پیدا می‌کند و متوجه آن می‌شود چنانکه در این باره اخباری (دربارۀ سماع اموات و عرضۀ اعمال) را آوردیم. و با توجه به این دو امر (امر اول: اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌تواند در برزخ الله متعال را به دعا بخواند. و امر دوم: صحت سماع اموات و عرضۀ اعمال و آ گاه شدن پیامبر از درخواستی که از او می‌شود)، پس مانعی در درخواست استسقاء از پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از وفاتش وجود ندارد، به همان شکلی که در دنیا از او درخواست می‌شد. و نوع سوم از توسل به این شکل است که آن چیزی که قصدش را دارد از پیامبر صلی الله علیه وسلم درخواست کند به این معنا که پیامبر صلی الله علیه وسلم بوسیلۀ درخواست کردنش از پروردگار و شفاعت کردنش نزد او، در سبب گشتنش بر برآورده کردن آن مقصود قادر است... و وقتی که مردم از پیامبر صلی الله علیه وسلم چنین درخواستی را می‌کنند پس منظور و مقصودی ندارند جز اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم سبب و شافعی در این باره است... و منظورشان این نیست که خلق‌کردن و استقلالیت در افعال را به پیامبر صلی الله علیه وسلم نسبت داده باشند، و هیچ مسلمانی منظورش چنین چیزی نبوده است. پس اینکه کلام آنان (در توسل و درخواست نمودنشان از پیامبر) به چنین مقصود و منظوری حمل کرده و برگردانده شود (اینکه منظورشان نسبت دادن خلق‌کردن و استقلالیت در افعال به پیامبر بوده است) و بخاطر آن از چنین توسلی منع کرده شود، پس چنین کاری جزو تلبیس نمودن در دین و تشویش نمودن بر عوام موحدین محسوب می‌شود».

و در صفحۀ ۳۱۵ می‌گوید: «وأما الاستغاثة: فهي طلب الغوث. وتارة: يطلب الغوث من خالقه، وهو الله تعالى وحده، كقوله تعالى: (إذ تستغيثون ربكم). وتارة: يطلب ممن يصح إسناده إليه على سبيل الكسب... فيصح أن يقال: (استغثت النبي صلى الله عليه وآله وسلم) و (أستغيث بالنبي صلى الله عليه وآله وسلم) بمعنى واحد، وهو طلب الغوث منه بالدعاء ونحوه على النوعين السابقين في التوسل من غير فرق، وذلك في حياته وبعد موته. ويقول: (استغثت الله) و (أستغيث بالله) بمعنى طلب خلق الغوث منه، فالله تعالى مستغاث، فالغوث منه خلقا وإيجادا، والنبي صلى الله عليه وآله وسلم مستغاث، والغوث منه تسببا وكسبا».

ترجمه: «و اما استغاثه: که به معنای طلب غوث (و کمک و یاری) است. و یک بار غوث را از خالقش که الله یکتا است طلب می‌کند، مانند این فرمودۀ باریتعالی: {آنگاه که به پروردگارتان استغاثه می‌کردید} و یک بار از کسی طلبش می‌کند که می‌شود غوث (و کمک‌رسانی) را بر سبیل کسب به او نسبت داد... پس هم می‌شود گفت که: {از پیامبر صلی الله علیه وسلم درخواست غوث کردم} و هم می‌شود گفت که: {بوسیلۀ پیامبر صلی الله علیه وسلم درخواست غوث کردم}. و هردو به یک معنا

بوده و معنایش طلب غوث از او بوسیلۀ دعا کردنش و نحو آن است... و چنین استغاثه‌ای به پیامبر هم در حیاتش و هم بعد از وفاتش صحیح است. و گفته می‌شود: {از الله استغاثه کردم} و گفته می‌شود: {به الله استغاثه کردم} که هردو به معنای درخواست خلق‌کردن غوث از خداوند است. پس خداوند متعال مستغاث (فریادرس) است و غوثی که از طرف او می‌رسد با خلق‌کردن و ایجادکردن آن توسط اوست، و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز مستغاث است، و غوث از طرف او به شکل تسبب و کسب است».

یعنی سببی برای رساندن غوثی که خداوند آن را خلق و ایجاد کرده است می‌شود و غوثی که خداوند آن را خلق و ایجاد کرده است را کسب کرده و به استغاثه کننده می‌رساند.

چنانکه مشاهده می‌کنید، امام تقی الدین السبکی رحمه الله نیز، هم توسل به جاه پیامبر صلی الله علیه وسلم را صحیح می‌داند، و هم درخواست دعا از پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از وفاتش در برزخ را صحیح می‌داند، و هم استغاثه و طلب کمک از پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از وفاتش را صحیح می‌داند به این معنا که الله متعال بصورت حقیقی غوث را خلق و ایجاد می‌کند و رسول خدا فقط سبب است و غوث را از جهت تسبب و کسب به رسول خدا نسبتی مجازی می‌دهد.

حال جناب آقای صلاح مهدوی، این نیز از امام السبکی رحمه الله که تو در تحدای خنده‌دارت درخواست کرده بودی که یک قول از او آورده شود که او درخواست دعا از پیامبر صلی الله علیه وسلم و استغاثه به او بعد از وفاتش را شرک ندانسته باشد! بیا و با دقت این اقوال را بخوان و چشمانت را خوب باز کن. اکنون آیا به حق رجوع می‌کنی یا نه، و عالمی که خودت به او اشاره کرده بودی و از او درخواست قول کرده بودی را منکر می‌شوی؟ آیا توی جاهل متعالم که به دروغ خودت را به مذهب شافعی نسبت داده‌ای، آیا علامۀ مجتهد تقی الدین سبکی شافعی مذهب را نیز تکفیر کرده و مشرک می‌دانی و او را از اهل سنت خارج می‌کنی یا بر رأی و تفکر خوارجانه‌ات در فهم توحید و شرک پافشاری می‌کنی؟ آیا به وعدی که دادی عمل می‌کنی و آن صوت‌هایت را حذف می‌کنی یا باز فرار می‌کنی؟ آیا آن قسمی که خوردی و گفتی والله الذي لا إله إلا هو را یادت هست و معذرت خواهی می‌کنی؟ و یا می‌خواهی با عمل نکردنت به عهدی که دادی این قسم تو را شقه و نصف و خوار و رسوا و بی آبرو و اعتبار سازد؟

و بدان تو تنها یک قول از یک عالم خواسته بودی اما من آنقدر برایت اقوال علما را می‌آورم تا هیچ راه گریزی نداشته باشی و می‌خواهم میزان مردانگی‌ات در عمل کردن به عهدی که دادی را برای همگان نشان بدهم. و امیدوارم که به حق رجوع کنی و شیطان تو را به دام خوارج که سگان دوزخ هستند نیاندازد.

محیی الدین النووی (٦٧٦ هـ)

اقوال امام ابوزکریا محیی الدین یحیی بن شرف النووی شافعی مذهب رحمه الله بیشتر از آن است که در شمار آید و ما در اینجا بعضی از اقوال او که مخالف صریح فهم نجدیه در توحید و شرک است را می‌آوریم که نشان می‌دهد ایشان مطلق دعا و ندا نمودن شخص غایب و مرده را و نیز مطلق توسل و استغاثه و تشفع به پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از وفاتش را شرک ندانسته است، بلکه توسل و تشفع به پیامبر بعد از وفاتش را جایز و بلکه مستحب می‌داند و همچنین ندا زدن و کمک‌گرفتن از مخلوقاتی که از چشم ما غایب‌اند اما در حقیقت وجود دارند و حاضر هستند را طبق حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم جایز و تحت قانون اخذ اسباب می‌داند، و به صراحت شرک در دعا را منوط به شرک در ربوبیت دانسته است یعنی اینکه دعا شونده را مستقل و مدبر بالذات و من دون الله در نفع و ضرر رساندن دانسته باشد، نه اینکه مجرد به دعا خواندن شخص غایب و مرده را مناط شرک دعا دانسته باشد؛ چنانکه وهابیت چنین بدعتی را ایجاد کرده و بخاطر آن مؤمنان و گویندگان شهادتین را متهم به شرک و عبادت غیر الله می‌کنند.

برای مثال امام النووی دربارهٔ دو عمل ذبح و سجده -که جزو اعمالی هستند که شایستگی این را دارند که با انجام آنها به خداوند متعال تقرب جست- می‌گوید در صورتی که بر وجه و به قصد و نیت عبادت برای غیر الله انجام شود شرک خواهد بود، اما اگر آن اعمال را برای غیر الله بدون نیت عبادت انجام داده باشد پس از شرک بیرون آمده و سپس عمل او زیر یکی از احکام پنجگانهٔ واجب، مستحب، مباح، مکروه و حرام قرار می‌گیرد. و به همانند وهابیت مطلق سجده و ذبح کردن برای غیر الله را برابر با عبادت کردن غیر الله ندانسته است.

ایشان رحمه الله در المجموع شرح المهذب (ج ٨ ص ٤٠٩) و همانند آن در روضة الطالبین (ج ٣ ص ٢٠٥) می‌گوید: «قَالَ الرَّافِعِيُّ وَاعْلَمْ أَنَّ الذَّبحَ لِلْمَعْبُودِ وَبِاسْمِهِ نَازِلٌ مَنْزِلَةَ السُّجُودِ وَكُلٌّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ أَنْوَاعِ التَّعْظِيمِ وَالْعِبَادَةِ الْمَخْصُوصَةِ بِاَللهَّ تَعَالَى الَّذِي هُوَ الْمُسْتَحِقُّ لِلْعِبَادَةِ فَمَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِهِ مِنْ حَيَوَانٍ أَوْ جَمَادٍ كَالصَّنَمِ عَلَى وَجْهِ التَّعْظِيمِ وَالْعِبَادَةِ لَمْ تَحِلَّ ذَبِيحَتُهُ وَكَانَ فِعْلُهُ كُفْرًا كَمَنْ يَسْجُدُ لِغَيْرِ اللهَّ تَعَالَى سَجْدَةَ عِبَادَةٍ فَكَذَا لَوْ ذَبَحَ لَهُ وَلِغَيْرِهِ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ (فَأَمَّا) إذَا ذَبَحَ لِغَيْرِهِ لَا عَلَى هَذَا الْوَجْهِ بِأَنْ ضَحَّى أَوْ ذَبَحَ لِلْكَعْبَةِ تَعْظِيمًا لَهَا لِكَوْنِهَا بَيْتَ الله تعالى أَوْ لِرَسُولِ اللهَّ صَلَّى اللهُّ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِكَوْنِهِ رَسُولَ اللهَّ فَهُوَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَمْنَعَ حِلَّ الذَّبِيحَةِ وَإِلَى هَذَا الْمَعْنَى يَرْجِعُ قَوْلُ الْقَائِلِ أَهْدَيْت لِلْحَرَمِ أَوْ الْكَعْبَةِ وَمِنْ هَذَا الْقَبِيلِ الذَّبْحُ عِنْدَ اسْتِقْبَالِ السُّلْطَانِ لِأَنَّهُ

اسْتِبْشَارٌ بِقُدُومِهِ نَازِلٌ مَنْزِلَةَ ذَبْحِ الْعَقِيقَةِ لِوِلَادَةِ الْمَوْلُودِ وَمِثْلُ هَذَا لَا يُوجِبُ الْكُفْرَ وَكَذَا السُّجُودُ لِلْغَيْرِ تَذَلُّلًا وَخُضُوعًا لَا يُوجِبُ الْكُفْرَ وَإِنْ كَانَ مَمْنُوعًا

* وَعَلَى هَذَا فَإِذَا قَالَ الذَّابِحُ بِاسْمِ اللهِ وَاسْمِ مُحَمَّدٍ وَأَرَادَ أَذْبَحُ بِاسْمِ اللهِ وَأَتَبَرَّكُ بِاسْمِ مُحَمَّدٍ فَيَنْبَغِي أَنْ لَا يَحْرُمَ... هَذَا كلام الرافعي وَقَدْ أَتْقَنَ رَحِمَهُ اللهُ هَذَا الْفَصْلَ... قَالَ ابْنُ كَجٍّ مَنْ ذَبَحَ شَاةً وَقَالَ أَذْبَحُ لِرِضَاءِ فُلَانٍ حَلَّتْ الذَّبِيحَةُ لِأَنَّهُ يَتَقَرَّبُ إلَيْهِ بِذَلِكَ بِخِلَافِ مَنْ ذَبَحَ لِلصَّنَمِ

* وَذَكَرَ الرُّويَانِيُّ أن من ذبح للجن وقصد به التقريب إلَى اللهِ تَعَالَى لِيَصْرِفَ شَرَّهُمْ عَنْهُ فَهُوَ حَلَالٌ وَإِنْ قَصَدَ الذَّبْحَ لَهُمْ فَحَرَامٌ».

ترجمه: «الرافعی (متوفی ۶۲۳ هـ) می‌گوید: {بدان که ذبح کردن برای معبود و به نام او، به منزلۀ سجود می‌باشد و هریک از این دو عمل، نوعی از انواع تعظیم و عبادت هستند که مختص به الله متعال‌اند همان خدایی که تنها او مستحق عبادت است. پس هرکس برای غیر اوتعالی، مانند جاندار یا جماد یا بت، **بر وجه تعظیم و عبادت**، ذبح کند، پس ذبیحه‌اش حلال نیست و فعل او کفر است؛ درست به همانند کسی که برای غیر الله تعالی سجود **از نوع سجدۀ عبادت** می‌کند. و نیز اگر برای خدا و برای غیر خدا (مشترکاً) **بر وجه عبادت** ذبح کند (فعل او کفر خواهد بود). و اما اگر ذبح برای غیر خداوند **بر وجه عبادت نباشد**، مثلاً بخاطر تعظیم کعبه از این جهت که کعبه خانۀ خداست، برای کعبه قربانی کند یا ذبح کند، یا برای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به این خاطر که رسول خداست ذبح کند، پس جایز نیست که حلال بودن ذبیحه‌اش منع گردد. و سخن کسی که می‌گوید: {أَهْدَيْتُ لِلْحَرَمِ، أَوْ لِلْكَعْبَةِ}؛ {برای حرم یا کعبه قربانیی را هدیه کردم} به همین معنا برمی‌گردد. و ذبح کردن موقع استقبال از آمدن سلطان نیز از این قبیل است، چون خوشحال شدن بخاطر آمدن اوست و به منزلۀ ذبح عقیقه موقع به دنیا آمدن فرزند است و امثال چنین ذبح کردن‌هایی موجب کفر نمی‌شود. و همچنین **سجده‌کردن به قصد تذلّل و خضوع** (نه به قصد عبادت) با اینکه ممنوع است اما موجب کفر نمی‌شود. پس بنابراین اگر ذابح (هنگام ذبح کردن) گفت: {بِاسْمِ اللهِ وَاسْمِ مُحَمَّدٍ}؛ {به نام خدا و نام محمد} و منظورش این باشد که با نام خدا ذبحش می‌کنم و با نام محمد متبرّکش می‌کنم، بایستی در چنین حالتی این ذبیحه حرام نشود...} این کلام الرافعی بود؛ و به راستی که این فصل را محکم و مطمئن ساخته است...

فرع: ابن کج می‌گوید: اگر کسی گوسفندی را ذبح کند و بگوید برای رضایت فلان کس ذبح می‌کنم، پس ذبیحه‌اش حلال است، چون او با این کار خودش را به آن شخص نزدیک گردانده است؛ برخلاف کسی که برای بت ذبح می‌کند. و الرویانی ذکر کرده که اگر کسی برای جن ذبح کند و قصدش از آن تقرب جستن به درگاه خداوند متعال باشد تا شر آن جن‌ها را از او دور گرداند، پس ذبیحه‌اش حلال است، و اگر قصدش ذبح کردن برای جن‌ها باشد پس ذبیحه‌اش حرام خواهد شد». **انتها**

چنانکه مشاهده می‌کنید، امام النووی رحمه الله اعمالی مانند سجده و ذبح را مطلقا تعبدی محض ندانسته است و مانند وهابیت نگفته است که ذبح و سجده جز بر وجه عبادت انجام نمی‌شود و مانند آنها نمی‌گوید که هرکس برای غیر الله سجده یا ذبح کند پس نیت و قصد او اهمیتی ندارد و عمل او در هر حال شرک است! بلکه امام نووی این اعمال را جزو اعمالی می‌داند که شایستگی این را دارد که به قصد تعبد و تقرب به الله متعال انجام شود و اگر خالی از نیت عبادت باشد، پس انجام آن اعمال برای غیر الله عبادت غیر الله نخواهد بود اگرچه هم عمل او حرام بوده باشد. چون هر شرکی حرام است اما هر حرامی شرک نیست.

همچنین امام النووی رحمه الله این سخن مشرکان که می‌گفتند: «مُطِرْنَا بِنَوْءِ كَذَا»؛ «با طلوع فلان ستاره بر ما باران بارید» را ذکر می‌کند و می‌گوید مشرکان اعتقاد به ربوبیت و تدبیر امور توسط ستارگان داشتند و معتقد بودند که آنها قائم به ذات خود باران را خلق کرده و می‌بارانند و آنها را فاعل و مدبر بالذات می‌دانستند و از این جهت سخن آنان که می‌گفتند: «مُطِرْنَا بِنَوْءِ كَذَا» را شرک دانسته است، و مجرد گفتن این لفظ را شرک ندانسته است و می‌گوید: مشرکان چون ستارگان را مدبر و خالق و بوجود آورندۀ باران می‌دانستند این سخنشان شرک بود و می‌گوید: اگر کسی چنین اعتقادی نسبت به ستارگان نداشته باشد و سپس چنین سخنی بگوید و منظورش این باشد که این خداست که در آن وقت بخصوص باران را بارانیده است پس او شرکی را مرتکب نشده است.

ایشان رحمه الله در شرحش بر صحیح مسلم (ج ۲ ص ۶۰) می‌گوید: «وَأَمَّا مَعْنَى الْحَدِيثِ فَاخْتَلَفَ الْعُلَمَاءُ فِي كُفْرِ مَنْ قَالَ مُطِرْنَا بِنَوْءِ كَذَا عَلَى قَوْلَيْنِ أَحَدُهُمَا هُوَ كُفْرٌ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى سَالِبٌ لِأَصْلِ الْإِيمَانِ مُخْرِجٌ مِنْ مِلَّةِ الْإِسْلَامِ قَالُوا وَهَذَا فِيمَنْ قَالَ ذَلِكَ مُعْتَقِدًا أن الكوكب فاعل مدبر منشيء لِلْمَطَرِ كَمَا كَانَ بَعْضُ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ يَزْعُمُ وَمَنِ اعْتَقَدَ هَذَا فَلَا شَكَّ فِي كُفْرِهِ وَهَذَا الْقَوْلُ هُوَ الَّذِي ذَهَبَ إِلَيْهِ جَمَاهِيرُ الْعُلَمَاءِ وَالشَّافِعِيُّ مِنْهُمْ وَهُوَ ظَاهِرُ الْحَدِيثِ قَالُوا وَعَلَى هَذَا لَوْ قَالَ مُطِرْنَا بِنَوْءِ كَذَا مُعْتَقِدًا أَنَّهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَبِرَحْمَتِهِ وَأَنَّ النَّوْءَ مِيقَاتٌ لَهُ وَعَلَامَةٌ اعْتِبَارًا بِالْعَادَةِ فَكَأَنَّهُ قَالَ مُطِرْنَا فِي وَقْتِ كَذَا فَهَذَا لَا يَكْفُرُ وَاخْتَلَفُوا فِي كَرَاهَتِهِ وَالْأَظْهَرُ

كَرَاهَتُهُ لَكِنَّهَا كَرَاهَةُ تَنْزِيهٍ لَا إِثْمَ فِيهَا وَسَبَبُ الْكَرَاهَةِ أَنَّهَا كَلِمَةٌ مُتَرَدِّدَةٌ بَيْنَ الْكُفْرِ وَغَيْرِهِ فَيُسَاءُ الظَّنُّ بِصَاحِبِهَا وَلِأَنَّهَا شِعَارُ الْجَاهِلِيَّةِ وَمَنْ سَلَكَ مَسْلَكَهُمْ وَالْقَوْلُ الثَّانِي فِي أَصْلِ تَأْوِيلِ الْحَدِيثِ أَنَّ الْمُرَادَ كُفْرُ نِعْمَةِ اللهِ تَعَالَى لِاقْتِصَارِهِ عَلَى إِضَافَةِ الْغَيْثِ إِلَى الْكَوْكَبِ وَهَذَا فِيمَنْ لَا يَعْتَقِدُ تَدْبِيرَ الْكَوْكَبِ».

ترجمه: «و اما معنای حدیث، علما دربارۀ کفر کسی که بگوید: {مُطِرْنَا بِنَوْءِ كَذَا؛ با طلوع فلان ستاره بر ما باران بارید} دو قول دارند. یکی اینکه چنین سخنی کفر ورزیدن به خداوند سبحان و سلب‌کنندۀ اصل ایمان و خارج‌کننده از ملّت اسلام است، می‌گویند: این حکم برای کسی است که عبارت: «مُطِرْنَا بِنَوْءِ كَذَا» را با اعتقاد به اینکه ستارگان خودشان انجام‌دهنده و تدبیر کننده و بوجود آورندۀ باران هستند گفته باشد؛ چنانکه بعضی از مردمِ زمان جاهلیت چنین اعتقادی دربارۀ ستارگان داشتند. و هرکس چنین اعتقادی داشته باشد پس شکی در کفر او نیست و جماهیر علما –که امام الشافعی نیز از آنان است– بر همین قول هستند و این قول ظاهر حدیث می‌باشد. می‌گویند: بنا بر این اگر کسی بگوید: «مُطِرْنَا بِنَوْءِ كَذَا» و معتقد باشد که باریدن باران از فعل و رحمت خداوند متعال است و طلوع و غروب ستاره تنها میقات زمانی برای باریدن باران و نشانه‌ای عادی به اعتبار می‌آید، پس همانند این است که گفته باشد: «مُطِرْنَا فِي وَقْتِ كَذَا» یعنی: «در فلان وقت بر ما باران بارید» و چنین کسی کافر نمی‌شود. و دربارۀ کراهیت گفتن چنین سخنی اختلاف دارند و اظهر این است که کراهیت دارد منتها کراهیتش تنزیهی است و گناهی در آن وجود ندارد. و علت کراهیتش این است که کلامی که بین کفر و غیر کفر متردد است را گفته و نسبت به گوینده‌اش سوء ظن برده می‌شود و نیز چون کلامی را گفته که جزو شعار جاهلیت بوده است. و قول دوم این است که در واقع حدیث را تاویل نموده و می‌گویند: مراد از کفر، کفران نعمت خداوند متعال است، چراکه باران را به ستارگان اضافه نموده است. و البته این حکم برای کسی است که معتقد به تدبیرگر بودن ستارگان نبوده نباشد».

همچنین امام النووی رحمه الله در روضة الطالبين (ج ۸ ص ۹۸) عمارت و بازسازی قبور انبیا و علما و صالحان را جایز دانسته، چون باعث احیای زیارت قبور و بهره‌مند گشتن از تبرک گرفتن به آنان می‌شود؛ چنانکه می‌گوید: «يَجُوزُ لِلْمُسْلِمِ وَالذِّمِّيِّ الْوَصِيَّةُ لِعِمَارَةِ الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى وَغَيْرِهِ مِنَ الْمَسَاجِدِ، وَلِعِمَارَةِ قُبُورِ الْأَنْبِيَاءِ، وَالْعُلَمَاءِ، وَالصَّالِحِينَ، لِمَا فِيهَا مِنْ إِحْيَاءِ الزِّيَارَةِ، وَالتَّبَرُّكِ بِهَا».

ترجمه: «برای مسلمان و ذمی جایز است که به بازسازی مسجد الأقصی و دیگر مساجد و به بازسازی قبور انبیا و علما و صالحان وصیت کند؛ چون موجب زنده گرداندن زیارت (قبر آنان) و تبرک به آن می‌شود».

همچنین امام النووی زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم را مستحب مؤکد می‌داند، چنانکه در المجموع (ج ۸ ص ۲۷۲) می‌گوید: «(وَاعْلَمْ) أَنَّ زِيَارَةَ قَبْرِ رَسُولُ اللهَّ صَلَّى اللهُّ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَهَمِّ الْقُرُبَاتِ وَأَنْجَحِ الْمَسَاعِي فَإِذَا انْصَرَفَ الْحُجَّاجُ وَالْمُعْتَمِرُونَ مِنْ مَكَّةَ اُسْتُحِبَّ لَهُمْ اسْتِحْبَابًا مُتَأَكَّدًا أَنْ يَتَوَجَّهُوا إلَى الْمَدِينَةِ لِزِيَارَتِهِ صَلَّى اللهُّ عليه وسلم وينوي الزائر مع الزِّيَارَةِ التَّقَرُّبَ وَشَدَّ الرَّحْلِ إلَيْهِ وَالصَّلَاةَ فِيهِ».

ترجمه: «بدان که زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه وسلم از مهمترین کارها برای تقرب به خداوند و بهترین کوشش‌هاست که به ثمر می‌نشید، پس هنگامی که حجّاج و عمره‌گذاران از مکه بیرون آمدند، بر آنان مستحب مؤکد است که متوجه شهر مدینه برای زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم شوند و زائر به همراه نیت زیارت، نیت تقرب و نیت بستن بار سفر به سوی قبر پیامبر و نماز خواندن در آنجا را داشته باشد».

سپس امام النووی در ادامه در المجموع (ج ۸ ص ۲۷۴) آداب زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم و توسل و تشفع نمودن به حضرتش را بیان کرده و می‌گوید: «ثُمَّ يَرْجِعُ إلَى مَوْقِفِهِ الْأَوَّلِ قُبَالَةَ وَجْهِ رَسُولِ اللهَّ صَلَّى اللهُّ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَتَوَسَّلُ بِهِ فِي حَقِّ نَفْسِهِ وَيَسْتَشْفِعُ بِهِ إلَى رَبِّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَمِنْ أَحْسَنِ مَا يَقُولُ مَا حَكَاهُ الْمَاوَرْدِيُّ وَالْقَاضِي أَبُو الطَّيِّبِ وَسَائِرُ أَصْحَابِنَا عَنْ الْعُتْبِيِّ مُسْتَحْسِنِينَ لَهُ قَالَ: كُنْت جَالِسًا عِنْدَ قَبْرِ رَسُولِ اللهَّ صَلَّى اللهُّ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْك يَا رَسُولَ اللهَّ سَمِعْت اللهَّ يَقُولُ (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَّ وَاسْتَغْفَرَ لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحيما) وَقَدْ جِئْتُك مُسْتَغْفِرًا مِنْ ذَنْبِي مُسْتَشْفِعًا بِك إلَى رَبِّي ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ: يَا خَيْرَ مَنْ دُفِنْت بِالْقَاعِ أَعْظَمُهُ * فَطَابَ مِنْ طِيبِهِنَّ الْقَاعُ وَالْأَكَمُ. نَفْسِي الْفِدَاءُ لِقَبْرٍ أَنْتَ سَاكِنُهُ * فِيهِ الْعَفَافُ وَفِيهِ الْجُودُ وَالْكَرَمُ. ثُمَّ انْصَرَفَ فَحَمَلَتْنِي عَيْنَايَ فَرَأَيْت النَّبِيَّ صَلَّى اللهُّ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي النَّوْمِ فَقَالَ يَا عُتْبِيُّ الْحَقْ الْأَعْرَابِيَّ فَبَشِّرْهُ بِأَنَّ اللهَّ تَعَالَى قَدْ غَفَرَ لَهُ».

ترجمه: «سپس به جای اول خود، روبه‌روی صورتِ رسول خدا صلی الله علیه وسلم برگردد و برای خودش به او متوسل شود و او را نزد پروردگار پاک و والای خویش شفیع قرار دهد. و از بهترین چیزهایی که (هنگام زیارت قبر پیامبر) گفته می‌شود، آنچه است که الماوردی و قاضی ابو الطیب و سایر اصحابمان از محمد بن عبد الله العتبی حکایت نموده‌اند و آن را استحسان و نیکو شمرده‌اند،

اینکه العتبی گفته است: کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم نشسته بودم، که یک عرب بادیه‌نشین آمد و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا. شنیدم که خداوند فرموده است: {واگر آنها هنگامی‌که بر خویشتن ستم می‌کردند، نزد تو می‌آمدند، و از الله طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر برایشان طلب آمرزش می‌کرد، بی‌گمان الله را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند}. اکنون من نیز برای درخواست آمرزش گناه خود نزد تو آمده‌ام و تو را نزد پروردگارم شفیع قرار می‌دهم. سپس این شعر را سرود و گفت: {ای بهترین کسی که در با عظمت‌ترین زمین هموار دفن شده است و از بوی خوش او و همه‌ی تپه‌ها و دشت‌ها خوشبو شده‌اند. جان من فدای قبری که تو ساکن آن هستی. در آن هم عفاف هست، هم جود و هم کرم}. العتبی می‌گوید: سپس آن بادیه نشین رفت و من چشمانم به خواب رفتند و در خواب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را دیدم که به من فرمود: ای عتبی خودت را به آن بادیه‌نشین برسان و به او مژده بده که خداوند او را بخشید».

و به همانند آن در الأذکار صفحۀ ۲۰۵ می‌گوید: «ثم يرجعُ إلى موقفه الأوّل قُبالة وجهِ رسول الله صلى الله عليه وسلم فيتوسلُ به في حقّ نفسه، ويتشفعُ به إلى ربه سبحانه وتعالى، ويدعو لنفسه ولوالديه وأصحابه وأحبابه ومَن أحسنَ إليه وسائر المسلمين، وأن يَجتهدَ في إكثار الدعاء، ويغتنم هذا الموقف الشريف».

ترجمه: «سپس به جای اول خود، روبه‌روی صورتِ رسول خدا صلی الله علیه وسلم برگردد و برای خودش به او متوسل شود و او را نزد پروردگار پاک و والای خویش شفیع قرار دهد و برای خودش و والدینش و یارانش و دوستانش و سایر مسلمانان دعا کند و سعی کند که زیاد دعا کند و این موقف شریف را غنیمت شمارد».

چنانکه مشاهده می‌کنید امام النووی رحمه الله علاوه بر مستحب دانستن به دعا خواندن الله متعال در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم، متوسل شدن به پیامبر و درخواست شفاعت نمودن از پیامبر صلی الله علیه وسلم را نیز جایز و بلکه مستحب دانسته و بر انجام آن تاکید کرده و گفته است که بهترین سخنی که می‌شود در چنین موقف شریفی گفت، همان سخنانی است که العتبی از آن بادیه نشین نقل کرده است، یعنی اینکه زائر بگوید: {سلام بر تو ای رسول خدا. شنیدم که خداوند فرموده است: "واگر آنها هنگامی‌که بر خویشتن ستم می‌کردند، نزد تو می‌آمدند، و از الله طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر برایشان طلب آمرزش می‌کرد، بی‌گمان الله را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند". اکنون من نیز برای درخواست آمرزش گناه خود نزد تو آمده‌ام و تو را نزد پروردگارم شفیع قرار می‌دهم}. و چنانکه از این سخن به وضوح پیداست، رسول خدا صلی الله علیه وسلم را مورد خطاب قرار داده و از او درخواست شفاعت و استغفار کرده است.

همچنین امام النووی توسل و تشفع صحابی جلیل، عقبه بن عامر رضی الله عنه به پیامبر صلی الله علیه وسلم در کنار قبرش را حکایت کرده است و انجام چنین چیزی را به مانند وهابیت کفر و شرک ندانسته است چنانکه در تهذیب الإسماء واللغات (ج ۱ ص ۳۳۶) در ترجمۀ عقبه بن عامر صحابی رضی الله عنه چنین آورده است: «وشهد فتوح الشام، وهو كان البريد إلى عمر بن الخطاب، رضى الله عنه، بفتح دمشق، ووصل المدينة فى سبعة أيام، ورجع منها إلى الشام فى يومين ونصف بدعائه عند قبر رسول الله صلى الله عليه وسلم وتشفعه به فى تقريب».

ترجمه: «عقبه بن عامر رضی الله عنه در فتوحات شام شرکت داشت، او مسئول رساندن خبر فتح دمشق به عمر بن الخطاب رضی الله عنه بود. او در مدت هفت روز از دمشق به مدینه رسید، و بازگشتنش از مدینه به دمشق، دو روز و نیم طول کشید. و این کوتاه شدن مسیر برای او، **بخاطر دعایش نزد قبر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و شفاعت خواهی از او به نزد الله متعال به جهت نزدیک شدن مسیر بازگشتنش به شام بود»**.

همچنین امام النووی رحمه الله ندا و فریاد زدن موجوداتی که از دیدگان ما غایب هستند (مانند ملائکه و اجنۀ مسلمان و دیگر مخلوقات و لشکریان خداوند) و استعانت و کمک گرفتن از آنها را به همانند وهابیت و به حجت اینکه آنها غایب هستند، شرک و استعانت از غیر الله در ما لا یقدر علیه إلا الله، و دعای من دون الله ندانسته است.

ایشان رحمه الله در الأذکار صفحه ۲۲۳-۲۲۴ می‌گوید: «روينا في كتاب ابن السني عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: " إذَا انْفَلَتَتْ دابَّةُ أحَدِكُمْ بأرْضِ فَلاةٍ فَلْيُنادِ: يا عِبادَ الله احْبِسُوا، يا عِبادَ اللَّهِ احْبِسُوا، فإنَّ للهِ عَزَّ وَجَلَّ في الأرْضِ حاضِراً سَيَحْبِسُهُ " قلت: حكى لي بعض شيوخنا الكبار في العلم أنه افلتت له دابّة أظنُّها بغلة، وكان يَعرفُ هذا الحديث، فقاله، فحبَسَها الله عليهم في الحال، وكنتُ أنا مرّةً مع جماعة، فانفلتت منها بهيمةٌ وعجزوا عنها، فقلته، فوقفت في الحال بغيرِ سببٍ سوى هذا الكلام».

ترجمه: «در کتاب ابن السنی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت کردیم که فرمود: هرگاه حیوان سواری یکی از شما در دشت و صحرایی از دستتان گریخت پس فریاد بزند: ای بندگان خدا نگهش دارید، ای بندگان خدا نگهش دارید؛ چون خداوند عزوجل در زمین (مخلوقاتی که) حاضر (هستند) دارد و آن حیوان را نگه خواهند داشت. می‌گویم: بعضی از مشایخ و

علمای بزرگمان برایم تعریف کرد که او حیوانش که فکر کنم قاطر بود، گریخت و فرار کرد و او از این حدیث آ گاه بود و آن سخن (= ای بندگان خدا نگهش دارید) را گفت و خداوند همان لحظه آن حیوان را برایشان نگه داشت. و من خودم یک بار همراه جماعتی بودم که حیوان چهارپای آنان گریخت و از گرفتن آن عاجز شدند و من آن سخن را گفتم و بدون هیچ سبب دیگری و تنها با آن سخن، آن حیوان در همان لحظه ایستاد».

و این ردی محکم بر مبتدع ضال و مضل، صلاح مهدوی است که به دروغ خودش را به مذهب شافعی نسبت داده است، و می‌گوید: به دعا خواندن و فریاد زدن و کمک گرفتن از شخص غایب مطلقا شرک و دعای عبادت است.

همچنین النووی رحمه الله در الأذکار صفحهٔ ۱۸۴، (بابُ أذكارِ صَلاةِ الحَاجة) بابی دربارهٔ اذکاری که در نماز حاجت خوانده می‌شود باز کرده و در آنجا این دعا را آورده است: «اللَّهُمَّ إني أسألُكَ وأتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وسلم نبي الرحمة، يا مُحَمَّدُ إني تَوَجَّهْتُ بكَ إلى رَبِّي في حاجَتِي هَذِهِ لِتُقْضَى لي، اللَّهُمَّ فَشَفِّعْهُ فِيّ " قال الترمذي: حديث حسن صحيح».

ترجمه: «بارالهی من از تو درخواست می‌کنم و بوسیلهٔ پیامبرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم که پیامبر رحمت است به تو رو می‌آورم، ای محمد من برای برآورده شدن حاجتم بوسیلهٔ تو به پروردگارم رو می‌آورم تا حاجتم برآورده شود، بارالهی پس پیامبر را در حق من شفیع گردان».

در اینجا امام نووی اذکار مربوط به نماز حاجت را آورده است و نماز حاجت تنها مختص به زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم نبوده است و با توجه به اینکه امام النووی این دعا را در این باب آورده است پس او خواندن این دعا را برای بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم جایز دانسته است و در این دعا بطور واضح رسول خدا صلی الله علیه وسلم خطاب قرار داده شده و کسی که نماز حاجت می‌خواند نیز همواره در کنار رسول خدا یا در کنار قبر او نیست. پس اگر مطلقا به دعا خواندن رسول خدا صلی الله علیه وسلم و خطاب قرار دادن او بعد از وفاتش عملی شرکی باشد، پس بفرمایید امام النووی و بلکه قبل از او عثمان بن حنیف رضی الله عنه صحابی رسول خدا را بخاطر به کار بردن این دعا بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم تکفیر کرده و مشرک بنامید!

حال جناب آقای صلاح مهدوی، ما به تحدای تو پاسخ دادیم، اکنون نوبت عمل کردن تو به وعدی که دادی است! آیا توبه می‌کنی و دست از توهین و بدگویی به علما و داعیان اهل سنت و ترویج افکار خوارج و پرورش دادن غلات تکفیری برمی‌داری یا نه؟ آیا بخاطر الله به حق رجوع کرده و اظهار پشیمانی و اقدام به اصلاح گذشته‌ات می‌کنی یا با تعصب و لجاجت بر خروجت از اهل سنت پافشاری

می‌کنی؟ آیا فایل‌های صوتی‌ات را حذف می‌کنی و از مردم معذرت خواهی می‌کنی یا برای توجیه افکار باطلت، امام النووی رحمه الله را از اعتبار ساقط کرده و تکفیر کرده و مشرک می‌دانی؟

ابن قدامه المقدسی (متوفی ٦٢٠ هـ)

شیخ الاسلام موفق الدین ابو محمد عبد الله بن احمد بن محمد بن قدامه المقدسی، متولد ۵۴۱ و متوفای ۶۲۰ هجری، مجاهد و عالم بزرگ در مذهب حنبلی می‌باشد، او در روستای «جماعیل» از توابع نابلس در سرزمین فلسطین به دنیا آمد، و در ده سالگی بخاطر جنگ‌های صلیبیان همراه خانواده‌اش به دمشق هجرت کرد. در ۲۰ سالگی به بغداد رفت و از شیوخی مانند هبة الله دقائق، ابن بطی و عبد القادر گیلانی شیخ حنابه در آن زمان، و دیگر مشایخ بغداد کسب علم کرد، به مکه و موصل و بغداد نیز رفته و در آنجا از شیوخ زیادی مانند مبارک بن طباخ و ابو الفتح بن منّی و... کسب علم کرده است. ابن قدامه با تالیفات گران‌سنگ خود خدمت بسیار بزرگی به فقه حنبلی نمود، او بیش از سی تألیف دارد و بعضی از تألیفات مهم او مانند العمدة، المقنع، الكافي، و المغني می‌باشد.

شیخ موفق ابن قدامه المقدسی در سال ۵۸۳ هجری، هنگامی‌که ۴۲ سال عمر داشت، آن گاه که صلاح الدین ایوبی رحمه الله به جنگ صلیبیان برای آزاد سازی فلسطین رفته بود، در مقدمهٔ لشکر قرار داشت و افتخار شرکت در جهاد و فتح و آزاد سازی حصار کرک، عکا، طبریه و معرکهٔ حطین و ناصریه و قیساریه و صفوریه و تبنین و صیدا و بیروت و عسقلان و نهایت آزاد سازی قدس را داشت.

شاگردش ابو عمرو بن صلاح دربارهٔ او می‌گوید: «ما رأيت مثل الشيخ موفق».

ترجمه: «کسی را مانند شیخ موفق ابن قدامه، ندیدم».

ابن تیمیه دربارهٔ او می‌گوید: «مَا دَخَلَ الشام بَعْد الأوزاعي أفقه من الشيخ الموفق».

ترجمه: «بعد از اوزاعی، کسی فقیه‌تر از شیخ موفق ابن قدامه؛ وارد شام نشده است».[1]

الذهبی به نقل از الضیاء المقدسی می‌گوید: «سمعت المفتي أبا بكر محمد بن معالي بن غنيمة يقول: ما أعرف أحدا في زماننا أدرك درجة الاجتهاد إلا الموفق».

ترجمه: «شنیدم مفتی ابو بکر محمد بن معالی بن غنیمه می‌گفت: کسی جز الموفق ابن قدامه را نمی‌شناسم که در زمان ما به درجهٔ اجتهاد رسیده باشد».[2]

اکنون دیدگاه و اعتقاد شیخ موفق ابن قدامه المقدسی دربارهٔ توسل و تشفع به پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از وفاتش را می‌آوریم.

۱- ذيل طبقات الحنابلة ج: ۲ ص: ۱۳۶.

۲- سير أعلام النبلا ج: ۲۲ ص: ۱۶۹.

ایشان رحمه الله در کتاب مشهورش المغني، در ضمن بیان آداب زیارت قبر پیامبر صلى الله عليه وسلم، شفاعت‌خواهی از پیامبر و توسل نمودن به او را جایز و بلکه مستحب دانسته است چنانکه می‌گوید:

«فَصْلٌ: وَيُسْتَحَبُّ زِيارَةُ قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ لِمَا رَوَى الدَّارَقُطْنِيّ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: {مَنْ حَجَّ، فَزارَ قَبْرِي بَعْدَ وَفَاتِي، فَكَأَنَّمَا زَارَنِي فِي حَيَاتِي}. وَفِي رِوَايَةٍ: {مَنْ زَارَ قَبْرِي وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي}. رَوَاهُ بِاللَّفْظِ الْأَوَّلِ سَعِيدٌ. حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ لَيْثٍ عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ.

وَقَالَ أَحْمَدُ، فِي رِوَايَةِ عَبْدِ اللهِ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ قُسَيْطٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: {مَا مِنْ أَحَدٍ يُسَلِّمُ عَلَيَّ عِنْدَ قَبْرِي، إلَّا رَدَّ اللهُ عَلَيَّ رُوحِيِّ، حَتَّى أَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ}: وَإِذَا حَجَّ الَّذِي لَمْ يَحُجَّ قَطُّ - يَعْنِي مِنْ غَيْرِ طَرِيقِ الشَّامِ - لَا يَأْخُذُ عَلَى طَرِيقِ الْمَدِينَةِ، لِأَنِّي أَخَافُ أَنْ يَحْدُثَ بِهِ حَدَثٌ، فَيَنْبَغِي أَنْ يَقْصِدَ مَكَّةَ مِنْ أَقْصَرِ الطُّرُقِ، وَلَا يَتَشَاغَلَ بِغَيْرِهِ. وَيُرْوَى عَنْ الْعُتْبِيِّ، قَالَ: كُنْت جَالِسًا عِنْدَ قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْك يَا رَسُولَ اللهِ، سَمِعْت اللهَ يَقُولُ: ﴿وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا ٦٤﴾ [النساء: ٦٤] وَقَدْ جِئْتُك مُسْتَغْفِرًا لِذَنْبِي، مُسْتَشْفِعًا بِك إلَى رَبِّي، ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ:

يَا خَيْرَ مَنْ دُفِنَتْ بِالْقَاعِ أَعْظُمُهُ * فَطَابَ مِنْ طِيبِهِنَّ الْقَاعُ وَالْأَكَم.

نَفْسِي الْفِدَاءُ لِقَبْرٍ أَنْتَ سَاكِنُهُ * فِيهِ الْعَفَافُ وَفِيهِ الْجُودُ وَالْكَرَمُ

ثُمَّ انْصَرَفَ الْأَعْرَابِيُّ، فَحَمَلَتْنِي عَيْنِي، فَنِمْت، فَرَأَيْت النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي النَّوْمِ، فَقَالَ: يَا عُتْبِيُّ، الْحَقْ الْأَعْرَابِيَّ، فَبَشِّرْهُ أَنَّ اللهَ قَدْ غَفَرَ لَهُ.

وَيُسْتَحَبُّ لِمَنْ دَخَلَ الْمَسْجِدَ أَنْ يُقَدِّمَ رِجْلَهُ الْيُمْنَى، ثُمَّ يَقُولَ: {بِسْمِ اللهِ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللهِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، وَاغْفِرْ لِي، وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِك. وَإِذَا خَرَجَ، قَالَ مِثْلَ ذَلِكَ. وَقَالَ: وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ فَضْلِكَ} لِمَا رُوِيَ عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَّمَهَا أَنْ تَقُولَ ذَلِكَ، إذَا دَخَلَتْ الْمَسْجِدَ.

ثُمَّ تَأْتِي الْقَبْرَ فَتُوَلِّي ظَهْرَكَ الْقِبْلَةَ، وَتَسْتَقْبِلُ وَسَطَهُ، وَتَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْك أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللهِ، وَخِيرَتَهُ مِنْ خَلْقِهِ وَعِبَادِهِ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إلَهَ إلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَشْهَدُ أَنَّك قَدْ بَلَّغْت رِسَالَاتِ رَبِّك، وَنَصَحْت لِأُمَّتِك، وَدَعَوْت إلَى سَبِيلِ رَبِّك بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَعَبَدْت اللهَ حَتَّى أَتَاك الْيَقِينُ، فَصَلَّى اللهُ عَلَيْك كَثِيرًا، كَمَا يُحِبُّ رَبُّنَا وَيَرْضَى، اللَّهُمَّ اجْزِ عَنَّا نَبِيَّنَا أَفْضَلَ مَا جَزَيْت أَحَدًا مِنْ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ، وَابْعَثْهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ الَّذِي وَعَدْته، يَغْبِطُهُ بِهِ الْأَوَّلُونَ وَالْآخِرُونَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْت عَلَى إبْرَاهِيمَ وَآلِ إبْرَاهِيمَ، إنَّك حَمِيدٌ مَجِيدٌ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْت عَلَى إبْرَاهِيمَ وَآلِ إبْرَاهِيمَ، إنَّك حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ إنَّك قُلْت وَقَوْلُك الْحَقُّ: ﴿وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا ٦٤﴾ [النساء: ٦٤]

وَقَدْ أَتَيْتُك مُسْتَغْفِرًا مِنْ ذُنُوبِي، مُسْتَشْفِعًا بِك إلَى رَبِّي، فَأَسْأَلُك يَا رَبِّ أَنْ تُوجِبَ لِي الْمَغْفِرَةَ، كَمَا أَوْجَبْتهَا لِمَنْ أَتَاهُ فِي حَيَاتِهِ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ أَوَّلَ الشَّافِعِينَ، وَأَنْجَحَ السَّائِلِينَ، وَأَكْرَمَ الْآخِرِينَ وَالْأَوَّلِينَ، بِرَحْمَتِك يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ...

ترجمه: فصل: **و زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم مستحب است**، بنابر آنچه که الدارقطنی با اسنادش روایت کرده است از ابن عمر که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: {هرکس حج کند و بعد از وفاتم قبرم را زیارت کند همانند این است که مرا در حیاتم زیارت کرده باشد}.

و در روایتی: {هرکس قبرم را زیارت کند شفاعتم برایش واجب می‌گردد}.

با لفظ اولی، سعید روایت کرده است.

حفص بن سلیمان از لیث از مجاهد از ابن عمر آن را برایمان تعریف کرده است.

و احمد در روایت عبد الله از یزید بن قسیط از ابو هریره آورده که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: {هیچ کسی نیست که نزد قبرم بر من سلام کند، مگر اینکه خداوند روحم را به من بر می‌گرداند تا پاسخ سلامش را بدهم}.

و کسی که هیچ وقت حج نکرده است، و خواست که به حج برود – یعنی از غیر راه شام - پس از راه مدینه نرود، برای اینکه من می‌ترسم اتفاقی برایش پیش آید، پس شایسته است که کوتاه‌ترین راه را به سوی مکه طی کند و چیز دیگری او را به غیر آن مشغول نسازد.

و از العتبی روایت شده که گفت: {من نزد قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم نشسته بودم که یک بادیه نشین آمد و گفت: سلام بر تو ای رسول الله شنیدم که خداوند می‌گوید: ﴿وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا٦٤﴾ [النساء: ٦٤] *"و اگر آنها هنگامی که بر خویشتن ستم می‌کردند، نزد تو می‌آمدند، و از الله طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر برایشان طلب آمرزش می‌کرد، بی‌گمان الله را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند"*. **اکنون من نیز برای درخواست آمرزش گناه خود نزد تو آمده‌ام و تو را نزد پروردگارم شفیع قرار می‌دهم**. پس از آن این شعر را سرود و گفت: *"ای بهترین کسی که در با عظمت‌ترین زمین هموار دفن شده است و از بوی خوش او همه‌ی تپه‌ها و دشت‌ها خوشبو شده‌اند. جان من فدای قبری که تو ساکن آن هستی. در آن هم عفاف هست، هم جود و هم کرم"*. (العتبی در ادامه می‌گوید) سپس آن اعرابی رفت و چشمانم به خواب رفتند و من در خواب پیامبر صلی الله علیه وسلم را دیدم که به من فرمود: ای عتبی! خودت را به آن عرب بادیه‌نشین برسان و به او مژده بده که خداوند متعال او را آمرزید}.

و برای کسی که وارد مسجد می‌شود مستحب است که با پای راست وارد شود سپس بگوید: {به نام خدا و صلاة و سلام بر رسول خدا، بارالهی بر محمد و آل محمد درود بفرست و مرا ببخش و درهای رحمتت را بر من باز کن}. و هنگامی‌که بیرون رفت نیز همانند این را گفته و بگوید: {درهای فضلت را بر من باز کن}. بخاطر آنچه که از فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنها روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم به او یاد داد که هنگامی که وارد مسجد می‌شود چنین بگوید.

سپس نزد قبر رفته و پشتت را به قبله می‌کنی و رو به وسط قبر می‌کنی و می‌گویی: سلام بر تو ای پیامبر و رحمت و برکات الله بر تو باد، سلام بر تو ای پیامبر خدا و برگزیده‌اش از بین مخلوقات و بندگانش، گواهی می‌دهم که هیچ إلهی جز الله نیست و یکتا و بدون شریک است، و گواهی می‌دهم که محمد بنده و رسولش است، گواهی می‌دهم که بی‌گمان تو رسالت‌های پروردگارت را ابلاغ نمودی و امتت را نصیحت کردی و به راه پروردگارت با حکمت و موعظهٔ حسنه دعوت نمودی، خداوند را عبادت نمودی تا اینکه یقین نزدت آمد، پس بسیار درود خدا بر تو باد، طوری که پروردگارم دوست دارد و راضی می‌شود. بار الهی از طرف ما به پیامبرمان افضل‌ترین پاداشی را بده که به یکی از پیامبران و فرستادگانت پاداش داده‌ای، و او را به مقام محمودی که وعده‌اش داده‌ای مبعوث گردان، طوری که اولین و آخرین مردم به آن غبطه بخورند. بار الهی بر محمد و آل محمد درود بفرست چنانکه بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی به راستی که تو ستوده شده و بزرگوار هستی، و بر محمد و آل محمد

برکت بده چنانکه بر ابراهیم و آل ابراهیم برکت دادی به راستی که تو ستوده شده و بزرگوار هستی.
بار الهی بی‌گمان که تو گفتی و سخن تو حق است که: ﴿وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا٦٤﴾ [النساء: ٦٤] {و اگر آنها هنگامی که بر خویشتن ستم می‌کردند، نزد تو می‌آمدند، و از الله طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر برایشان طلب آمرزش می‌کرد، بی‌گمان الله را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند}.

و ای پیامبر به درستی که من نزد تو آمده‌ام و از گناهانم طلب بخشایش می‌کنم، تو را نزد پروردگارم شفیع قرار می‌دهم، پس ای پروردگار، از تو می‌خواهم که مغفرتت را برایم واجب گردانی همانطور که برای کسی که در حیات پیامبر نزد او می‌آمد واجب می‌گرداندی، بار الهی او را اولین شفاعت کنندگان و پیروز ترین سوال کنندگان و گرامی‌ترین آخرین و اولین قرار بده، به رحمتت ای ارحم الراحمین». انتها.

چنانکه آمد، ابن قدامه مقدسی برای جایز بودن درخواست شفاعت از پیامبر صلی الله علیه وسلم در نزد قبرش، به دلایلی استناد می‌کند مانند:

«مَنْ حَجَّ، فَزَارَ قَبْرِي بَعْدَ وَفَاتِي، فَكَأَنَّمَا زَارَنِي فِي حَيَاتِي»

و: «مَنْ زَارَ قَبْرِي وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي»

و: «مَا مِنْ أَحَدٍ يُسَلِّمُ عَلَيَّ عِنْدَ قَبْرِي، إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ رُوحِيِّ، حَتَّى أَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ»

و داستان عتبی.

و آیهٔ ﴿وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا٦٤﴾

و با توجه به این دلایل، گفته که جایز و بلکه مستحب است که شخص مسلمان به زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم برود و از او درخواست شفاعت بکند. و کسی نیاید و بگوید احادیثی که به آن احتجاج کرده است، ضعیف است، چون مهم خود شیخ ابن قدامه است که آن احادیث را صحیح دانسته و به آن عمل کرده است. سوال این است که آیا شیخ ابن قدامه مقدسی نمی‌دانست توحید و شرک چیست؟ و آن وهابیانی که درخواست شفاعت از پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از وفاتش را شرک اکبر می‌دانند، آیا امام ابن قدامه را متهم به ارتکاب شرک می‌کنند؟

همچنین ابن قدامه رحمه الله در کتابش به نام: «وصية العالم الجليل موفق الدين بن قدامة المقدسي» دعایی که در نماز حاجت خوانده می‌شود را ذکر کرده و در این دعا رسول خدا صلی الله علیه وسلم خطاب قرار داده شده و به او توسل شده است.

ایشان رحمه الله می‌گوید: «وإذا كانت لك حاجة إلى الله تعالى تريد طلبها منه فتوضأ، فأحسن وضوءك، واركع ركعتين، وأثن على الله عز وجل، وصلَ على النبي صلى الله عليه وسلم، ثم قل: ......: اللهم إني أسألك وأتوجه إليك بنبيك محمد صلى الله عليه وسلم نبي الرحمة يا محمد إني أتوجه بك إلى ربي فيقضي لي حاجتي، وتذكر حاجتك وروي عن السلف أنهم كانوا يستنجحون حوائجهم بركعتين يصليهما ثم يقول: اللهم بك أستفتح وبك أستنجح، وإليك بنبيك محمد صلى الله عليه وسلم أتوجه، اللهم ذلل لي صعوبة أمري، وسهل من الخير أكثر مما أرجو، واصرف عني من الشر أكثر مما أخاف».

ترجمه: «و اگر حاجتی نزد الله متعال داشتی و خواستی حاجتت را از او طلب نمایی، پس به بهترین شکل وضو بگیر و دو رکعت نماز بخوان و بر خداوند عزوجل حمد و ثنا بگو، و بر پیامبر صلوات بفرست، سپس بگو: {بارالهی من از تو درخواست می‌کنم و بوسیلۀ پیامبرت محمد صلی الله علیه وسلم که پیامبر رحمت است به تو رو می‌آورم، ای محمد من برای برآورده شدن حاجتم بوسیلۀ تو به پروردگارم رو می‌آورم پس حاجتم را برآورده ساز}، و حاجتت را ذکر می‌کنی. و از سلف روایت شده که آنان برای دست‌یابی به حاجت‌هایشان دو رکعت نماز می‌خواندند سپس می‌گفتند: بار الهی بوسیلۀ تو درخواست گشایش و بوسیلۀ تو درخواست برآورده‌شدن حاجت می‌کنم، و بوسیلۀ پیامبرت محمد صلی الله علیه وسلم به درگاه تو رو می‌کنم. بار الهی سختی کارم را آسان کن و بیشتر از آنچه انتظارش را دارم به من خیر برسان و بیشتر از آنچه که از آن ترس دارم شر را از من دور گردان».[۱]

و این دعا همان دعایی است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم به آن نابینا آموزش داد تا با خواندن آن دعا بینایی‌اش را به دست بیاورد، و صحابی رسول خدا، عثمان بن حنیف رضی الله عنه، که راوی آن ماجرا است این دعا را بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز می‌خواند و به مردم آموزش می‌داد و دیگر سلف نیز همین دعا را می‌خواندند، و در این دعا آمده است: «يا محمد إني أتوجه بك إلى ربي فيقضي لي حاجتي». و در این دعا، بطور واضح رسول خدا صلی الله علیه وسلم که هم وفات کرده و هم غایب است ندا زده شده است.

اکنون ای جناب صلاح مهدوی، تو که ندای غایب و مرده را شرک اکبر می‌دانی، آیا امام ابن قدامه حنبلی مذهب و قبل از او صحابی رسول خدا، عثمان بن حنیف رضی الله عنه، مرتکب شرک شده‌اند

۱- وصية العالم الجليل موفق الدين بن قدامة المقدسي، تحقيق محمد خير رمضان يوسف، دار ابن حزم، صص: ۴۶-۴۸.

یا خیر؟ آیا آنها در دعایشان، رسول خدا صلی الله علیه وسلم که غایب و مرده بود را برای توسل و تشفع به او ندا زده‌اند یا خیر؟ یا نکند ابن قدامه حنبلی و عثمان بن حنیف نیز نزد تو کافر و مشرک و قبرپرست و جاهل به توحید بودند؟ یا تقیه را رها کن و این علما و امامان را تکفیر کن، یا به دروغ خود را پشت نام و اعتبار علمای اهل سنت پنهان نکن. این پنجمین جوابیه به تحدای مضحکت بود، هرچند که تنها یکی از این جواب‌ها کافی بودند، اکنون نوبت توست که به وعدی که دادی عمل کنی و فایل‌های صوتی‌ات را حذف و معذرت خواهی کنی. و اگر چنین کاری نکنی بدان که روسیاهی و ذلت و کذابی و رسوایی برایت باقی خواهد ماند. مگر اینکه توبه کنی و معذرت خواهی کنی و گذشته‌ات را اصلاح کنی چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُواْ ٱلسُّوٓءَ بِجَهَٰلَةٖ ثُمَّ تَابُواْ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ وَأَصۡلَحُوٓاْ إِنَّ رَبَّكَ مِنۢ بَعۡدِهَا لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ ١١٩﴾ [النحل: ۱۱۹]

«سپس پروردگار تو برای کسانی‌که از روی جهالت بدی کردند، آنگاه بعد از آن توبه کردند، و (اعمال خود را) اصلاح کردند، یقیناً پروردگارت بعد از آن (که توبه کردند، برای آنها) آمرزندۀ مهربان است».

شمس الدين محمد بن يوسف الجزری الشافعی (متوفی ۷۱۱ هـ)
و نجم الدّين سليمان بن عبد القوي الطوفي الحنبلي (متوفی ۷۱۶ هـ)

شیخ محمد بن یوسف بن عبدالله بن محمود الجزری ملقب به شمس الدین، یکی از بزرگ‌ترین علمای شافعی مذهب زمان خودش است که تقی الدین السبکی، ابو الفضل الادفوی و ابن رشید جزو شاگردان او هستند. او نقدی بر ابن تیمیه دربارۀ توسل به پیامبر صلی الله علیه وسلم دارد که شیخ نجم الدین الطوفی حنبلی مذهب، کلام او را در کتابش الإشارات الإلهية إلي المباحث الأصولية (ص ۴۸۰) به همراه زیاداتی از طرف خودش نقل به معنا کرده است.

الطوفی رحمه الله در تفسیر این آیه: ﴿فَٱسۡتَغَٰثَهُ ٱلَّذِي مِن شِيعَتِهِۦ عَلَى ٱلَّذِي مِنۡ عَدُوِّهِۦ﴾ [القصص: ۱۵] «پس آن که از پیروان او (موسی) بود بر (علیه) کسی‌که از دشمنانش بود از وی یاری خواست».

چنین گفته است: «احتج به الشيخ شمس الدين الجزري شارح المنهاج في أصول الفقه على الشيخ تقي الدين ابن تيمية فيما قيل عنه إنه قال: لا يستغاث برسول الله صلّى الله عليه وسلّم؛ لأن الاستغاثة بالله عز وجل من خصائصه وحقوقه الخاصة به؛ فلا تكون لغيره كالعبادة.

وتقرير الحجة المذكورة: أنه قال: يجب أن ينظر في حقيقة الاستغاثة ما هي، وهي الاستنصار والاستصراخ، ثم قد وجدنا هذا الإسرائيلي استغاث بموسى واستنصره واستصرخه بنص هذه الآيات، وهي استغاثة مخلوق بمخلوق، وقد أقر موسى عليها الإسرائيلي، وأقر الله عز وجل موسى على ذلك، ولم ينكر محمد صلّى الله عليه وسلّم ذلك لما نزلت عليه هذه الآية. أي فكان هذا إقرارا من الله-عز وجل ورسوله على استغاثة المخلوق بالمخلوق، وإذا جاز أن يستغاث بموسى فبمحمد صلّى الله عليه وسلّم أولى؛ لأنه أفضل بإجماع.

ومما يحتج به على ذلك حديث هاجر أم إسماعيل حيث التمست الماء لابنها؛ فلم تجد، فسمعت حسا في بطن الوادي، فقالت: قد أسمعت إن كان عندك غواث. وهذا في معنى الاستغاثة منها بجبريل، وقد أقرها على ذلك ولم ينكره النبي صلّى الله عليه وسلّم عليها لما حكاه عنها.

ولأن اعتقاد التوحيد من لوازم الإسلام، فإذا رأينا مسلما يستغيث بمخلوق علمنا قطعا أنه غير مشرك لذلك المخلوق مع الله عز وجل، وإنما ذلك منه طلب مساعدة، أو توجه إلى الله ببركة ذلك المخلوق، وإذا

استصرخ الناس في موقف القيامة بالأنبياء ليشفعوا لهم في التخفيف عنهم، جاز استصراخهم بهم في غير ذلك المقام، وقد صنف الشيخ أبو عبد الله بن نعمان كتابا سماه «مصباح الظلام في المستغيثين بخير الأنام» واشتهر هذا الكتاب وأجمع أهل عصره على تلقيه منه بالقبول، وإجماع أهل كل عصر حجة، فالمنكر لذلك مخالف لهذا الإجماع؛ فإن قيل: الآية المذكورة في قصة موسى والإسرائيلي ليست في محل النزاع من وجهين: أحدهما أن موسى حينئذ كان حيا، ونحن إنما نمنع من الاستغاثة بميت. الثاني أن استغاثة صاحب موسى به كان في أمر يمكن موسى فعله وهو إعانته على خصمه وهو أمر معتاد، ونحن إنما نمنع من الاستغاثة بالمخلوق فيما يختص بالله عز وجل كالرحمة والمغفرة والرزق والحياة، ونحو ذلك: فلا يقال: يا محمد، اغفر لي أو ارحمني أو ارزقني أو أجبني أو أعطني مالا وولدا؛ لأن ذلك شرك بإجماع.

وأجيب عن الأول بأن الاستغاثة إذا جازت بالحي فبالميت المساوي -فضلا عن الأفضل- أولى؛ لأنه أقرب إلى الله عز وجل من الحي لوجوه:

أحدها: أنه في دار الكرامة والجزاء، والحي في دار التكليف.

الثاني: أن الميت تجرد عن عالم الطبيعة القاطعة عن الوصول إلى عالم الآخرة، والحي متلبس بها.

الثالث: أن الشهداء في حياتهم محجوبون، وبعد موتهم أحياء عند ربهم يرزقون.

وعن الثاني: أن ما ذكرتموه أمر مجمع عليه معلوم عند صغير المسلمين -فضلا عن كبيرهم- أن المخلوق على الإطلاق لا يطلب منه ولا ينسب إليه فعل ما اختصت القدرة الإلهية به، وقد رأينا إغمار الناس وعامتهم وأبعدهم عن العلم والمعرفة يلوذون بحجرة النبي صلّى الله عليه وسلّم ولا يزيدون على أن يسألوا الشفاعة والوسيلة: يا رسول الله، اشفع لنا، يا الله ببركة نبيك اغفر لنا: فصار الكلام في المسألة المفروضة فضلا لا حاجة بأحد من المسلمين إليه. وإذا لم يمكن بد من التعريف بهذا الحكم خشية أن يقع فيه أحد، فليكن بعبارة لا توهم نقصا في النبي صلّى الله عليه وسلّم ولا غضا من منصبه، مثل أن يقال: ما استأثر الله عز وجل بالقدرة عليه، فلا يطلب من مخلوق على الإطلاق أو نحو هذا ولا يتعرض للنبي صلّى الله عليه وسلّم سلب الاستغاثة عنه مطلقا ولا مقيدا، ولا يذكر إلا بالصلاة والسّلام عليه، والرواية عنه، ونحو ذلك.

هذا حاصل ما وقع في هذه المسألة، سؤالا وجوابا، ذكرته بمعناه وزيادات من عندي».

ترجمه: «شیخ شمس الدّین الجزری شارح المنهاج في أصول الفقه، به این آیه علیه شیخ تقی الدّین ابن تیمیه احتجاج کرده است، اینکه گفته شده که ابن تیمیه گفته است: {به رسول خدا صلی الله علیه وسلم استغاثه نمی‌شود برای اینکه استغاثه به خداوند عزوجل جزو ویژگی‌ها و حقوق مخصوص خداوند است و استغاثه همانند عبادت، برای کسی جز خداوند جایز نمی‌باشد}.

و توضیح حجّت مذکور چنین است که ابن الجزری گفته که: باید در حقیقت استغاثه نظر کرد که چیست؟ و آن طلب یاری و فریادخواهی است، سپس می‌بینیم که این شخصِ اسرائیلی به موسی استغاثه نموده و از او طلب یاری کرده و او را به فریاد خوانده است و خداوند عزوجل بر این کار موسی اقرار نموده و محمد صلی الله علیه وسلم هنگامی‌که این آیات نازل شد این کار را انکار نکرد و این اقراری از طرف خداوند عزوجل و رسولش بر استغاثۀ مخلوق به مخلوق است و اگر جایز باشد که به موسی استغاثه کرد پس استغاثه به محمد اولی‌تر است چراکه محمد به اجماع افضل‌تر است.

و از دلایلی که به آن برای جواز استغاثه احتجاج می‌شود حدیث هاجر مادر اسماعیل علیهما السلام است آن هنگام که برای پسرش به دنبال آب می‌گشت، اما آب پیدا نکرد. سپس در آن وادی صدایی را احساس کرد و گفت: صدایت را شنیدم به من کمک کن اگر کمکی از دستت بر می‌آید، و این به معنای استغاثۀ هاجر به جبریل است و پیامبر صلی الله علیه وسلم که این واقعه را حکایت نموده، بر استغاثۀ هاجر اقرار نموده و آن را انکار نکرده است.

و این را باید بدانیم که اعتقاد داشتن به توحید از لوازم اسلام است، پس اگر مسلمانی را دیدیم که به مخلوقی استغاثه می‌کند، قطعاً می‌دانیم که او آن مخلوق را با خداوند عزوجل شریک قرار نداده است، بلکه تنها از او طلب یاری، یا توجه به خدا به برکت آن مخلوق کرده است.

و اگر مردم در موقف قیامت پیامبران را به فریاد بخوانند تا برای تخفیفِ بر آنان، برایشان شفاعت کنند، پس در دیگر مقام‌ها (و موقف‌ها) نیز به فریاد خواندن آنها جایز خواهد بود.

و به تحقیق شیخ ابوعبدالله النعمان کتابی به نام: "مصباح الظلام في المستغيثين بخير الأنام" نوشته و این کتاب شهرت یافت و مردم زمان او بر قبول نمودن کتابش اجماع نمودند و اجماع اهل هر عصری حجّت می‌باشد و هرکس مخالفت کند پس با این اجماع مخالفت کرده است.

پس اگر گفته شود: آیه‌ای که در ماجرای موسی و اسرائیلی آمده است بنابر دو وجه، دربارۀ محل نزاع نیست:

یکی: اینکه موسی آن هنگام زنده بود و همانا ما استغاثه به میت را منع می‌کنیم.

دوم: اینکه استغاثۀ دوست موسی به موسی در کاری بوده که موسی می‌توانست انجام دهد و آن، یاری دادنش علیه دشمنش بوده است و این یک کار عادی است. اما ما همانا از استغاثه به مخلوق در چیزی که انجام آن مختص به خداوند عزوجل است منع می‌کنیم مانند رحمت و مغفرت و رزق و حیات و نحو آن. پس نباید گفت: ای محمد مرا ببخش یا به من رحم کن یا به من رزق بده یا به من پناه بده یا به من مالی یا فرزندی ببخش؛ چراکه این به اجماع شرک است.

در جواب اولی می‌گویم: اگر استغاثه به زنده جایز باشد، پس استغاثه به مُرده نیز همانند آن جایز است، گرچه استغاثه به مُرده افضل‌تر و اولی‌تر است چراکه کسی که می‌میرد نسبت به کسی که زنده است از چند وجه به خدا نزدیک‌تر است:

یکی: اینکه او در دار الكرامة و دار الجزاء است؛ اما زنده همچنان در دار التکليف است.

دوم: اینکه میت از عالم طبیعت تجرد (و رهایی) یافته و وصولش به عالم آخرت قطعی شده است، اما زنده همچنان به عالم طبیعت ملتبس است.

سوم: اینکه شهدا در حیاتشان (در دنیا) محجوب بودند، اما بعد از مرگشان در نزد پروردگارشان زنده‌اند و روزی می‌خورند.

و در جواب دومی می‌گویم: آنچه که ذکر کرده‌اید امری مجمع علیه است و نزد مسلمانان کم سن نیز معلوم است چه رسد به بزرگانشان، اینکه بطور مطلق (و بدون قید) از یک مخلوق کاری که تنها اختصاص به قدرت الهیت دارد طلب نمی‌شود و انجام آن کار به مخلوق نسبت داده نمی‌شود و ما بزه کاران و عامّۀ مردم و دورترینشان از علم و معرفت را دیده‌ایم که به حجرۀ نبوی صلی الله علیه وسلم چنگ زده و به آن پناه گرفته‌اند و چیزی بیشتر از این انجام نداده‌اند که از پیامبر درخواست شفاعت و وسیله کرده‌اند. گفته‌اند: یا رسول الله برای ما شفاعت کن، یا الله بخاطر برکت پیامبرت ما را ببخش. پس صحبت کردن دربارۀ این مساله‌ای که فرض گرفته‌اند، اضافی است و هیچ یک از مسلمانان به آن احتیاجی ندارند (چراکه مسلمان چنین کاری نمی‌کند)

و اگر از ترس اینکه مبادا کسی در چنین کاری بیوفتد، چاره‌ای جز تعریف و شناساندن این حکم را نداشته باشیم، پس باید با عباراتی آن را تعریف کرد تا از آن چنین توهم نرود که در جایگاه و منصب پیامبر صلی الله علیه وسلم نقص و کجی وارد شده است، مثلاً گفته شود: {آنچه که قدرت انجام آن به خداوند اختصاص دارد، بطور مطلق از یک مخلوق طلب نمی‌شود}، و یا آنچه که همانند این عبارت باشد را باید گفت.

و با سلب استغاثه از پیامبر صلی الله علیه وسلم نه بطور مطلق و نه بطور مقید نباید به پیامبر تعرض نمود و جز با صلاة و سلام فرستان بر او و روایت کردن از او و نحو آن، نباید او را یاد کرد.

این خلاصۀ آنچه بود که در این مساله بصورت سوال و جواب رخ داده بود که آن را نقل به معنا کردم و زیادت‌هایی را از طرف خودم به آن اضافه کردم». **انتها**

چنانکه می‌بینید، الطوفی حنبلی و الجزری شافعی رحمهما الله هردو بر رد ابن تیمیه که استغاثه به رسول خدا بعد از وفاتش را جایز نمی‌دانست و بطور مطلق شرک می‌دانست، متفق هستند و البته لازم به ذکر است که ابن تیمیه رحمه الله بعدا از آن دیدگاهش برگشت و تنها استغاثه‌ای که در معنای عبادت باشد را شرک می‌دانست نه مطلق استغاثه به پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از وفاتش را. چنانکه ابن کثیر رحمه الله در البداية والنهاية (ج ۱۴ ص ۵۱) از البرزالی[1] رحمه الله عقیدۀ نهایی ابن تیمیه را اینگونه نقل کرده است:

«قال البرزالي: وفي شوال منها شكى الصوفية بالقاهرة على الشيخ تقي الدين وكلامه في ابن عربي وغيره إلى الدولة، فردوا الأمر في ذلك إلى القاضي الشافعي، فعقد له مجلس، وادعى عليه ابن عطاء بأشياء، فلم يثبت عليه منها شيء، لكنه قال: لا يستغاث إلا بالله، ولا يستغاث بالنبي - صلى الله عليه وسلم - استغاثة بمعنى العبادة، ولكن يتوسل به، ويتشفع به إلى الله. فبعض الحاضرين قال: ليس عليه في هذا شيء».

ترجمه: «البرزالی می‌گوید: در شوال آن سال [یعنی در سال ۷۰۷ هجری] صوفیه در قاهره از شیخ تقی الدین (ابن تیمیه) و کلام ایشان دربارۀ ابن عربی و غیر او، به نزد دولت شکایت کردند، این موضوع

۱- البرزالی: او امام، حافظ، محدث و مؤرخ، علم الدین القاسم بن محمد البرزالی (۶۶۵-۷۳۹ هـ) می‌باشد. محمد صدیق حسن خان قنوچی در «التاج المكلل من جواهر مآثر الطراز الآخر والأول» در ترجمۀ او می‌گوید: «قال الشوكاني في "البدر الطالع": أجاز له ابنُ عبد البر، وابن عدلان. وكان شيخ الإسلام ابن تيمية يقول: نقلُ البرزاليِّ نقرٌ في حجر. ولي تدريسَ الحديث في مواضع. قال الذهبي: إنه كان رأسًا في صدق اللهجة والأمانة، وكان صاحبَ سنة واتباع ولزوم للفرائض. وله ود في القلوب، وحبٌّ في الصدور، حتى قال: وهو الذي حَبَّب إليَّ طلبَ الحديث، قال في: خطك يشبه خطَّ المحدَّثين، فأثَّر قوله لي».

ترجمه: «شوکانی در البدر الطالع می‌گوید: ابن عبد البر و ابن عدلان به او اجازه داده بودند. و شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گفت: نقل البرزالی مانند کنده کاری کردن بر روی سنگ است (کنایه از قوی و درست بودن سخنانش است). در بعضی جاها سرپرستی تدریس حدیث را برعهده گرفت. ذهبی می‌گوید: او امام و رأسی در صداقت لهجه و امانت بود و صاحب سنّت و اتباع و پایبندی به فرایض بود. و او در قلب‌ها محبوب بود حتی ذهبی می‌گوید: او (البرزالی) کسی بود که باعث شد طلب حدیث را دوست بدارم و دربارۀ من گفت: خط تو مانند خط محدثین است و سخنش دربارۀ من تاثیر گذاشت»

به نزد قاضی شافعی بازگردانده شد، و مجلسی برای آن منعقد گشت. ابن عطا دربارۀ او (ابن تیمیه) ادعاهایی کرد که نتوانست چیزی از آنها را ثابت کند؛ منتها او (ابن تیمیه) گفت: جز به خداوند استغاثه نمی‌شود و به پیامبر صلی الله علیه وسلم هم استغاثه نمی‌شود؛ استغاثه‌ای که به معنای عبادت (کردن او) باشد، اما به او توسل می‌شود و به وسیلۀ او نزد الله درخواست شفاعت می‌شود. پس بعضی از حاضرین گفتند که در این باره ایرادی بر او نیست».

و چنانکه الطوفی و الجزری گفته‌اند، تکفیر کسی که به پیامبر صلی الله علیه وسلم استغاثه می‌کند صحیح نیست، چون اعتقاد به توحید و اینکه جز الله متعال هیچ کس نمی‌تواند قائم به ذات خودش و مستقل از الله و بر وجه خلق کردن و ایجاد کردن غوث برساند، از لوازم اسلام است و اینکه اگر مسلمان موحدی را دیدیم که به مخلوقی استغاثه می‌کند بطور قطع دانسته‌ایم که او آن مخلوق را با خداوند عزوجل شریک قرار نداده است، بلکه تنها از او طلب یاری، و یا توجه به خدا به برکت آن مخلوق کرده است.

همچنین الطوفی و الجزری گفته‌اند که: اگر طلب کردن از زنده جایز باشد، پس از باب اولیٰ طلب از میت جایز است، چون میت به خداوند متعال نزدیک‌تر است و از عالم طبیعت تجرد یافته است.

همچنین الطوفی و الجزری، درخواست شفاعت از پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از وفاتش در کنار قبرش با این لفظ: «یا رسول الله اشفع لنا» را جایز دانسته‌اند در حالی که وهابیت و در اینجا صلاح مهدوی، مجرد درخواست دعا و شفاعت از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد از وفاتش را شرک اکبر می‌دانند. و اکنون از مبتدعان نجدیه سوال می‌کنیم که حکم الطوفی و الجزری چیست؟ آیا اینها نیز کافر و مشرک هستند و به توحید جاهل بودند و ترویج قبرپرستی و شرک کرده‌اند؟ آیا اینها عالم و بزرگان اهل سنت نیستند؟ آیا اقوال این علما پاسخ کوبنده بر تحدی مضحک صلاح مهدوی نیست؟

أبو العباس شهاب الدين أحمد بن إدريس بن عبد الرحمن المالكي الشهير بالقرافي (متوفى: ٦٨٤هـ)

القرافی رحمه الله از علمای بزرگ مالکی مذهب می‌باشد، او نیز همانند دیگر علمای اهل سنت اعتقاد به استقلالیت و ربوبیت آن موجودی که برایش عملی مانند سجده یا غیر آن انجام می‌شود را شرط به عبادت تبدیل شدن آن عمل و عبادت گشتن آن موجود دانسته است. و نسبت دادن افعال و امور به غیر خدا را زمانی شرک دانسته که شخص معتقد باشد آن موجود قائم به ذات خودش و مستقل از قدرت خداوند متعال، کاری را انجام می‌دهد. اما اگر او را سبب بداند پس کفر و شرک نخواهد بود.

ایشان رحمه الله در کتابش أنوار البروق في أنواع الفروق که به «الفروق» مشهور است ج ١ ص ١٢٦ می‌گوید: «نسبة الأفعال إلى الكواكب فيها أقسام: أحدها أن يقال: إنها مدبرة العالم وموجدة لما فيه ولا شيء وراءها ولا خفاء أن هذا كفر وثانيها أن يقال: إنها فاعلة الآثار في هذا العالم والله سبحانه وتعالى هو المؤثر الأعظم معها فتكون نسبتها إلى أفعالها كنسبة الحيوان إلى أفعاله على رأي المعتزلة وقد قالت المعتزلة: إن كل حيوان يوجد أفعاله بقدرته مستقلا دون الله تعالى وإن قدرة الله تعالى لا تتعلق بمقدوره فالقائل بأن الكواكب كذلك فهل لا نكفره كما أنا لا نكفر المعتزلة على الصحيح من مذاهب العلماء وأن أهل القبلة لا يكفر أحد منهم وهذا القول كان يختاره الشيخ عز الدين بن عبد السلام ومن يقول: الفرق بين الكواكب والحيوانات فلا يكفر معتقد أن الإنسان وغيره من الحيوان يخلق أفعاله لأن التذلل والعبودية ظاهرة عليه فلا يحصل من ذلك كبير اهتضام لجانب الربوبية ويكفر معتقد أن الكواكب فعالة فعلا حقيقيا لأنها في العالم العلوي وأحوالها غائبة عن البشر فربما أدى ذلك إلى اعتقاد استقلالها وفتح أبواب الكفر المجمع عليه والضلال وهذا كان يقوله بعض الفقهاء المعاصرين للشيخ عز الدين بن عبد السلام - رحمه الله تعالى - وثالثها أن يقال: إنها فاعلة فعلا عاديا لا حقيقيا وإن الله تعالى أجرى عادته أن يخلق عندها إذا تشكلت بشكل مخصوص في أفلاكها وتكون في أحوالها وربط الأسباب بها كحال الأدوية والأغذية في العالم السفلي. باعتبار الربط العادي لا الفعل الحقيقي وهذا القسم لم أر أحدا كفر به بل أثم وأخطأ فقط بناء على أن الاستقراء لم يدل على ذلك بل لو كان وقوع ذلك معها أكثريا غالبا كالأدوية أمكن اعتقاد ذلك وجوازه شرعا لكن وجدنا العادة غير منضبطة في ذلك ولا هي

أكثرية فكان اعتقاد ذلك خطأ كمن اعتقد أن عقارا معينا يبرئه من الحمى ولم تدل التجربة فيه على ذلك فإن هذا الاعتقاد يكون خطأ».

ترجمه: «نسبت‌دادن افعال و انجام‌دادن کارها به ستارگان چند قسم است:

قسم اول: اینکه گفته شود: ستارگان اداره‌کنندگان جهان و بوجود آورندۀ آنچه در آن وجود دارد هستند و چیزی ورای آنان وجود ندارد. و پنهان نیست که چنین اعتقادی کفر است.

و قسم دوم: اینکه گفته شود: ستارگان فاعل آثاری هستند که در این جهان وجود دارد و خداوند سبحان تاثیرگذار اعظم است که در این صورت نسبت ستارگان به افعالشان همانند نسبت جانداران به افعالشان است. و آیا بنا بر این رأی معتزله که می‌گویند: {جانداران افعالی که انجام می‌دهند را با قدرت خودشان و مستقلا من دون الله متعال انجام می‌دهند و قدرت خداوند متعال به آنچه در مقدور جانداران است تعلق نمی‌گیرد}، آیا کسی که بگوید ستارگان اینگونه هستند نباید تکفیرشان کنیم، چنانکه ما طبق مذهب صحیحِ علما، معتزله و هیچ یک از اهل قبله را را تکفیر نمی‌کنیم؟ و این قول (یعنی عدم تکفیر) را شیخ عز الدین بن عبد السلام اختیار کرده است. و کسانی هستند که می‌گویند: بین ستارگان و جانداران تفاوت وجود دارد، پس هرکس که معتقد باشد انسان یا دیگر جانداران افعال خودش را خلق می‌کند چنین کسی کافر نمی‌شود چون تذلل و عبودیت بر انسان و جانداران ظاهر است و از این اعتقاد او بیدادگری و ناحقی‌کردن بزرگی به جانب ربوبیت حاصل نمی‌شود. اما کسی که معتقد باشد ستارگان، انجام دهنده هستند و فعلی را حقیقتا انجام می‌دهند، کافر می‌شود. چون عالم بالا و احوال آنجا بر بشر پوشیده است و ممکن است اعتقاد او منجر به اعتقاد به استقلالیت ستارگان و بازکردن دروازه‌های کفر مجمع علیه و گمراهی بشود. و این را بعضی از فقهای معاصر شیخ عز الدین بن عبدالسلام رحمه الله گفته‌اند.

و قسم سوم: اینکه گفته شود: ستارگان فاعل و انجام دهنده‌ای عادی هستند، نه حقیقی و الله تعالی عادتش بر این جریان دارد که در نزد فعل ستارگان هنگامی که در افلاک به شکل مخصوصی در می‌آیند، فعلی را خلق می‌کند. پس در این صورت حالات ستارگان و ربط دادن اسباب به آنها همانند حالات ادویه‌جات و اغذیه‌ها در عالم پایین است آن هم به اعتبار ربط دادن عادی نه فعلی حقیقی. و هیچ کس را ندیده‌ام که با این قسم تکفیر کرده باشد بلکه فقط گناه کرده و خطا کرده است، چون استقراء و پژوهش‌های انجام شده بر چنین چیزی (یعنی سبب بودن ستارگان) دلالت ندارد. و اگر احتمال وقوع چنین چیزی (یعنی اینکه اگر خداوند فعلی را به سبب اینکه که ستارگان به شکل خاصی در افلاک در آمده باشند خلق کند) اکثریت و غالبیت را داشته باشد، همانند ادویه‌جات (یعنی همانند

ادویه‌ها و گیاهان دارویی که به سبب ترکیب‌نمودن انواع و مقدار مخصوصی از آنها، باعث می‌شود که خداوند فعل شفا یافتن را به سبب آن ادویه‌جات برای بیماری خاصی خلق کند)، پس امکان اعتقاد داشتن به چنین چیزی وجود دارد و می‌توان شرعا آن را جایز دانست، منتها چون عادت ستارگان بر سبب بودنشان را غیر منضبط دیده‌ایم و اکثر اوقات آنگونه نبوده‌اند، برای همین اعتقاد داشتن به سبب بودن ستارگان خطا است؛ همانند کسی که معتقد است دارویی معین، بیماری را خوب می‌کند اما تجربه بر صحت ادعایش دلالت نداشته باشد، پس چنین اعتقادی (تنها) خطا خواهد بود (نه کفر)».

و ابن الشاط رحمه الله (متوفی ۷۲۳ هـ) در حاشیه‌اش بر الفروق دربارۀ این قسمت از سخن القرافی: «وثانيها أن يقال: إنه فاعلة الآثار في هذا العالم والله سبحانه هو المؤثر الأعظم معها إلى قوله وهذا كان يقوله بعض الفقهاء المعاصرين للشيخ عز الدين بن عبد السلام رحمه الله»

می‌گوید: «قلت الصحيح أن من قال للكواكب فعل على الحقيقة أن قوله ذلك خطأ وكذلك قول من قال: إن للإنسان أو غيره من الحيوان فعلا على الحقيقة ومن اعتقد شيئا من ذلك لم يعرف قط فرقا ما بين الرب والمربوب والخالق والمخلوق فإن الله تعالى هو الخالق على الحقيقة لا خالق سواه لكنه من نسب الفعل الحقيقي إلى الكواكب فذلك كفر ومن نسبه إلى الإنسان ففيه الخلاف هل هو كفر أو ضلالة».

ترجمه: «گفتم: صحیح این است که هرکس بگوید ستارگان بطور حقیقی فعلی را انجام می‌دهند سخنش خطا است، و همچنین اگر کسی بگوید: انسان یا غیر او از جانداران بطور حقیقی فعلی را انجام می‌دهند (سخنش خطا است). و هرکس چنین اعتقادی داشته باشد هرگز فرق بین رب و مربوب، و خالق و مخلوق را ندانسته است. چون این خداوند متعال است که خالق حقیقی است و خالقی جز او وجود ندارد، منتها هرکس انجام فعلی را حقیقتا به ستارگان نسبت بدهد پس این کفر است، اما اگر انجام آن را به انسان نسبت بدهد، پس درباره‌اش اختلاف است که آیا این اعتقادش کفر است یا گمراهی».

و همچنین القرافی رحمه الله در الفروق ج ۴ ص ۱۵۴ می‌گوید: «وأما اعتقادهم بأن الكواكب تفعل ذلك بقدرة الله تعالى فهذا خطأ؛ لأنها لا تفعل ذلك بها، وإنما جاءت الآثار من خواص نفوسهم التي ربط الله تعالى بها تلك الآثار عند ذلك الاعتقاد فيكون ذلك الاعتقاد في الكواكب خطأ كما إذا اعتقد طبيب أن الله تعالى أودع في الصبر والسقمونيا عقل البطن وقطع الإسهال فإنه خطأ.

وأما تكفيره بذلك فلا، وإن اعتقدوا أن الكواكب تفعل ذلك والشياطين بقدرتها لا بقدرة الله تعالى فقد قال بعض العلماء الشافعية هذا هو مذهب المعتزلة في استقلال الحيوانات بقدرتها دون قدرة الله تعالى فكما لا نكفر المعتزلة بذلك لا نكفر هؤلاء، ومنهم من فرق بأن الكواكب مظنة العبادة فإن انضم إلى ذلك اعتقاد القدرة والتأثير كان كفرا... والذي لا مرية فيه أنه كفر إن اعتقد أنها مستقلة بنفسها لا تحتاج إلى الله تعالى فهذا مذهب الصائبة وهو كفر صريح لا سيما إن صرح بنفي ما عداها».

ترجمه: «و اما اعتقادشان به اینکه ستارگان آن افعال را با قدرت خداوند متعال انجام می‌دهند، پس چنین اعتقادی خطا است، برای اینکه خداوند چنین کاری را به سبب ستارگان انجام نمی‌دهد... پس چنین اعتقادی دربارۀ ستارگان اشتباه است به همان شکل که اگر یک طبیب معتقد باشد که خداوند متعال در دو گیاه صبر و سقمونیا، تند کردن شکم و قطع شدن اسهال را قرار داده است (درحالی که این دو گیاه سبب اسهال شدید می‌شوند) پس او خطا کرده است و نمی‌شود او را بخاطر چنین اعتقادی تکفیر کرد. اما اگر معتقد باشند که ستارگان و شیاطین آن افعال را با قدرت خودشان انجام می‌دهند نه با قدرت الله متعال، پس بعضی از علمای شافعیه گفته‌اند که این همان مذهب معتزله دربارۀ استقلال حیوانات در قدرتشان است بدون اینکه آن را داخل در قدرت الله تعالی بدانند، و به همان شکل که معتزله را با چنین اعتقادی تکفیر نمی‌کنیم، آنها را نیز تکفیر نمی‌کنیم. و بعضی از علما به این شکل فرق گذاشته‌اند که: چون ستارگان مظنۀ عبادت شدن هستند پس اگر اعتقاد به قدرت داشتن و تاثیر داشتن ستارگان داشته باشد کفر خواهد بود... و آنچه که شکی در آن نیست این است که اگر اعتقاد داشته باشد که ستارگان قائم به نفس خودشان بوده و مستقل هستند و به خداوند متعال احتیاجی ندارند پس کافر خواهد شد و این مذهب صائبیان است که کفری صریح است؛ مخصوصا اگر قدرت را از غیر آن ستارگان هم نفی نماید».

چنانکه مشاهده می‌کنید، القرافی مالکی مذهب رحمه الله، نسبت دادن انجام یک فعل به یک مخلوق، بطوری که شخص آن مخلوق را در قدرت بر انجام آن فعل، قائم به ذات خود و مستقل از الله بداند، کفر و شرک می‌داند، اما اگر آن مخلوق را فقط سبب بداند پس اگر در تشخیص سبب بودن آن مخلوق خطا کرده باشد، پس تنها خطا کرده است و خطای او باعث کفر و شرک نخواهد بود.

و وقتی از وهابیت سوال می‌کنیم که چه وقت آویزان کردن التَّمَائِمَ وَالتِّوَلَةَ شرک است؟ می‌گویند وقتی که معتقد باشد آن تمیمه یا توله یا حلقه یا نحو آن قائم به نفس خودش موثر باشد و نفع و ضرر برساند پس این شرک اکبر است، اما اگر آن را تنها سبب بداند و آن را قائم به نفسش موثر نداند پس

تنها مرتکب شرک اصغر شده است. چنانکه محمد بن العثمین در القول المفید علی کتاب التوحید (ج ۱ ص ۱۶۵) می‌گوید: «ولبس الحلقة ونحوها إن اعتقد لابسها أنها مؤثرة بنفسها دون الله، فهو مشرك شركاً أكبر في توحيد الربوبية، لأنه اعتقد أن مع الله خالقاً غيره. وإن اعتقد أنها سبب، ولكنه ليس مؤثراً بنفسه، فهو مشرك شركاً أصغر لأنه لما اعتقد أن ما ليس بسب سبباً فقد شارك الله تعالى في الحكم لهذا الشيء بأنه سبب، والله تعالى لم يجعله سبباً».

ترجمه: «پوشیدن حلقه و نحو آن. اگر کسی که آن را پوشیده است معتقد باشد که آن حلقه یا نحو آن قائم به نفس خودش و من دون الله تاثیر می‌گذارد پس او مشرک به شرک اکبر در توحید ربوبیت شده است، چون معتقد شده که همراه الله خالقی دیگر وجود دارد. و اگر معتقد باشد که آن حلقه سبب است و قائم به نفسش تاثیری نمی‌گذارد پس او مشرک به شرک اصغر شده است برای اینکه چون اعتقاد به سبب بودن چیزی که سبب نیست داشته است پس در حکم کردن بر سبب بودن آن چیز خود را شریک خدا کرده است(!!) در حالی که خداوند آن را سبب قرار نداده است».

همچنین در لقاء الباب المفتوح (شریط ۷ ص ۲۰) می‌گوید: «فإن اعتقد الإنسان أن السبب هو الفاعل بنفسه من دون الله فهو شرك أكبر، وإن اعتقد أنه سبب وأن الفاعل هو الله فهو شرك أصغر، إذا لم يقم دليل شرعي أو حسي على أنه سبب».

ترجمه: «اگر انسان معتقد باشد که سبب، خودش بصورت من دون الله کاری انجام می‌دهد پس این شرک اکبر است، و اگر معتقد باشد که آن فقط یک سبب است و فاعل همان الله است، اگر دلیل شرعی یا حسی بر سبب بودن آن اقامه نکند، پس این شرک اصغر است».

چنانکه مشاهده می‌کنید اعتقاد به استقلالیت و تاثیر گذاشتن بصورت مستقل از الله را مناط و حد فاصل شرک اکبر و شرک اصغر بودن آویزان کردن یا پوشیدن حلقه و تمائم و نحو آن دانسته‌اند. حال اگر در همین جملهٔ فوق الذکر به جای حلقه، میت را بگذاریم، اینجا همهٔ اصول و قوانین و مناط هایشان را تغییر داده و یک بام و دو هوا می‌شوند! پس چرا دربارهٔ میت نیز حاضر نیستند همین جملات را بگویند؟ مثلا اینگونه بگویند: «اگر انسان معتقد باشد که میت، خودش بصورت من دون الله کاری انجام می‌دهد پس این شرک اکبر است، و اگر معتقد باشد که میت فقط یک سبب است و فاعل همان الله است، اگر دلیل شرعی یا حسی بر سبب بودن آن اقامه نکند، پس این شرک اصغر است».

و یا مثلا بگویند: «اگر کسی معتقد باشد که میت قائم به نفس خودش و من دون الله تاثیر می‌گذارد پس او مشرک به شرک اکبر در توحید ربوبیت شده است چون معتقد شده که همراه الله خالقی دیگر

وجود دارد. و اگر معتقد باشد که آن میت سبب است و قائم به نفسش تاثیری نمی‌گذارد پس او مشرک به شرک اصغر شده است».

و این تناقضات توحید بدعی وهابیت است که خداوند دلیلی برای آن نازل نکرده است. و چنانکه از سخنان القرافی رحمه الله آوردیم، اعتقاد به سبب بودن چیزی که سبب نباشد تنها خطا است و حتی وهابیت چنین خطایی را نیز شرک دانسته‌اند البته از نوع شرک اصغر! ولا حول ولا قوة إلا بالله.

همچنین القرافی رحمه الله در ج ۳ ص ۲۴ می‌گوید: «اعلم أن توحيد الله تعالى بالتعظيم ثلاثة أقسام واجب إجماعا وغير واجب إجماعا ومختلف فيه هل يجب توحيد الله تعالى به أم لا القسم الأول الذي يجب توحيد الله تعالى به من التعظيم بالإجماع فذلك كالصلوات على اختلاف أنواعها والصوم على اختلاف رتبه في الفرض والنفل والنذر فلا يجوز أن يفعل شيء من ذلك لغير الله تعالى وكذلك الحج ونحو ذلك وكذلك الخلق والرزق والأمانة والإحياء والبعث والنشر والسعادة والشقاء والهداية والإضلال والطاعة والمعصية والقبض والبسط فيجب على كل أحد أن يعتقد توحيد الله تعالى وتوحده بهذه الأمور على سبيل الحقيقة وإن أضيف شيء منها لغيره تعالى فإنما ذلك على سبيل الربط العادي لا أن ذلك المشار إليه فعل شيئا حقيقة كقولنا قتله السم وأحرقته النار ورواه الماء فليس شيء من ذلك يفعل شيئا مما ذكر حقيقة بل الله تعالى ربط هذه المسببات بهذه الأسباب كما شاء وأراد ولو شاء لم يربطها وهو الخالق لمسبباتها عند وجودها لا أن تلك الأسباب هذه الموجدة.

وكذلك إخبار الله تعالى عن عيسى – عليه الصلاة والسلام – أنه كان يحيي الموتى ويبرئ الأكمه والأبرص معناه أن الله تعالى كان يحيي الموتى ويبرئ عند إرادة عيسى – عليه السلام – لذلك لا أن عيسى – عليه السلام – هو الفاعل لذلك حقيقة بل الله تعالى هو الخالق لذلك ومعجزة عيسى – عليه السلام – في ذلك ربط وقوع ذلك الإحياء وذلك الإبراء بإرادته فإن غيره يريد ذلك ولا يلزم إرادته ذلك فاللزوم بإرادته هو معجزته – عليه السلام – وكذلك جميع ما يظهر على أيدي الأنبياء والأولياء من المعجزات والكرامات الله تعالى هو خالقها».

ترجمه: «بدان که یکتا قرار دادن الله متعال در تعظیم سه بخش است، بخشی که به اجماع واجب است (که الله را در آن نوع تعظیم‌ها یکتا قرار داد)، و بخشی که به اجماع واجب نیست، و بخشی که دربارۀ اینکه آیا یکتا قرار دادن الله متعال در آن واجب است یا نه اختلاف است. و اما بخش اول از

تعظیم‌هایی که به اجماع واجب است خداوند متعال را در آن یکتا قرار داد، مثلاً نماز با انواع مختلفش، و روزه با مراتب مختلفش مانند فرض و نفل و نذر، جایز نیست که چیزی از آنها را برای غیر خداوند متعال انجام داد، و همچنین حج و نحو آن نیز اینگونه است. و همچنین بر همه واجب است که خداوند متعال را در خلق‌کردن، رزق‌دادن، میراندن و زنده‌کردن، بعث و نشر مردگان، خوشبخت و بدبخت‌کردن، هدایت و گمراه‌کردن، اطاعت و نافرمانی‌کردن، و قبض و بسط کردن یکتا بداند و اوتعالی را در انجام این امور و افعال بر سبیل حقیقی‌اش یکتا قرار بدهد. **و اگر چیزی از این امور به غیر خداوند متعال اضافه گردد پس همانا بر سبیل ربط‌دادن عادی بوده است؛ نه اینکه آن مشار الیه چیزی از آن امور و افعال را بصورت حقیقی انجام داده باشد.** مثلاً ما می‌گوییم: سم او را کشت، آتش او را سوزاند، آب او را سیراب کرد، و هیچ یک از اینها آنچه که ذکر شدند را بصورت حقیقی (و قائم به ذات خودشان) انجام نداده‌اند؛ بلکه خداوند متعال این مسببات را به این اسباب آنطوری که خواسته است مرتبط نموده است و اگر هم نمی‌خواست ربط نمی‌داد. و زمانی که اسباب، مسببات را بوجود می‌آورند پس این خداوند است که خالق این مسببات و بوجود آورنده‌اش است نه اینکه آن اسباب خودشان بوجود آورندۀ مسببات باشند. مثلاً اینکه خداوند متعال از عیسی علیه الصلاة والسلام خبر داده که او مردگان را زنده می‌کند و کور مادرزاد و مبتلایان به برص (پیسی) را درمان می‌کند، معنایش این است که خداوند متعال در نزد ارادۀ عیسی علیه السلام به زنده‌کردن و درمان‌کردن، زنده می‌کند و درمان می‌کند؛ **نه اینکه عیسی علیه السلام خودش فاعل حقیقی باشد، بلکه الله متعال خالق آن امور است.** و معجزۀ عیسی علیه السلام در اینباره این است که وقوع زنده‌شدن مردگان و درمان‌شدن کور و پیس (توسط خداوند) را به ارادۀ خودش مرتبط نموده است. چون مثلاً وقتی دیگران می‌خواهند چنین کارهایی را انجام دهند، پس از ارادۀ آنان لازم نمی‌آید که خداوند هم وقوع آن کارها را اراده نماید و آن کارها را انجام دهد. پس در واقع معجزۀ عیسی علیه السلام لزوم بوقوع پیوستن اراده‌اش است و همچنین همۀ معجزات و کراماتی که بر دست انبیا و اولیا آشکار می‌شود پس این خداوند متعال است که خالق آنهاست».

چنانکه مشاهده می‌کنید، در اینجا امام شهاب الدین القرافی رحمه الله نسبت‌دادن انجام امور (ی که یکتا قرار دادن خداوند متعال در انجام آن امور به اجماع واجب است) به غیر الله متعال را، در صورتی که از باب مجاز و بر سبیل ربط دادن عادی باشد به این شکل که شخص معتقد باشد آن غیر الله تنها به عنوان یک سبب است، نه اینکه معتقد باشد آن سبب حقیقتاً چیزی از آن افعال را انجام داده باشد، جایز می‌داند و برایش مثال‌هایی زده است مانند اینکه می‌گوید آتش او را سوزاند، و آتش در سوزاندن قائم به ذات خود و مستقل از الله نیست بلکه فعل سوزاندن به آتش بر سبیل ربط دادن

عادی و از باب مجاز نسبت داده شده است و حقیقتا الله متعال است که سوزاندن را خلق و ایجاد کرده است.

و اما آن تقسیم‌بندی وهابیت که می‌گویند: {امور دو دسته هستند و یک دسته از آنها ما لا یقدر علیه إلا الله است}، و اینکه می‌گویند: {درخواست‌کردن انجام کاری که ما لا یقدر علیه إلا الله است از غیر الله شرک است}، پس به این مطلقی نیست. چون:

اولا: چنین تقسیمی به این معنا است که آن دستهٔ دیگر از امور، ما یقدر علیه غیر الله باشد! که لازمهٔ آن، این است که آنها غیر الله را در قدرت داشتنشان بر انجام آن امور شریک الله قرار بدهند، در حالی که هیچ مخلوقی، قادر به انجام هیچ عملی ولو پلک زدن توسط انسان باشد، بصورت قائم به ذات خود و مستقل از الله متعال نیست، و از این جهت وهابیت به تبعیت از معتزله، الله متعال را تنها در قدرت داشتنش بر انجام امور بسیار محدودی، یکتا قرار می‌دهند و الله متعال را در اینکه به تنهایی بر همه چیز قدرت داشته باشد، یکتا قرار نمی‌دهند، بلکه در کمال شگفتی و با اینکه شعار توحید ناقصشان گوش همه را کر کرده است، اما معتقد اند که تنها دسته‌ای بسیار محدود از افعال و امور هستند که ما لا یقدر علیه إلا الله است و مابقی امور و افعال را ما یقدر علیه غیر الله می‌دانند (یعنی غیر خدا نیز بر انجام آن قادر و توانا است)، و با این شرک صریح و زشتی که دارند دم از توحید زده و مخالفانشان را متهم به شرک می‌کنند در حالی که خودشان اولیٰ‌تر به شرک هستند.

و دوما: در آن دسته از اموری که وهابیت تنها و فقط آن امور را ما لا یقدر علیه إلا الله می‌داند، پس نسبت‌دادن انجام آن امور به غیر الله، مطلقا شرک نیست، بلکه تنها در صورتی که آن غیر الله را در انجام آن امور، قائم به ذات خود و مستقل از الله بداند شرک خواهد بود، اما اگر آن مخلوق را تنها سببی بداند و خالق آن فعل را حقیقتا الله بداند، پس این شرک نیست همانند عیسی علیه السلام که مرده را زنده می‌کرد و مریضی کور و پیسی را درمان می‌کرد و...

سوما: اموری که وهابیت آنها را جزو ما یقدر علیه غیر الله می‌داند، نیز تنها در صورتی شرک نخواهد بود که مخلوق را در انجام آن امور سبب بداند، وگرنه عملی مانند پلک‌زدن که به ظاهر در مقدور انسان است، یا بلند کردن یک لیوان آب یا دیگر اموری که وهابیت آن را ما یقدر علیه غیر الله می‌داند، در صورتی که شخص معتقد باشد آن مخلوق قائم به ذات خود و مستقل از الله بر انجام آن قادر است، پس بدون شک او خالقی غیر الله متعال را ثابت کرده است و این همان مذهب معتزله است که امروزه مذهب معتزله با تلفیق شدنش با مذهب خوارج، در لباس وهابیت ظاهر گشته است!

پس به این شکل تقسیم امور به ما لا یقدر علیه إلا الله و ما یقدر علیه غیر الله، باطل است، چون هیچ کاری در مقدور هیچ مخلوقی نیست مگر اینکه الله متعال آن را مشیت نموده باشد. و خطا نمودن

در سبب دانستن یک مخلوق در انجام یک عمل، (و فرقی نمی‌کند که آن عمل چه باشد) هرگز شرک نخواهد بود، چون شرک با سبب دانستن، قابل جمع شدن نیست.

چهارما: گرچه باطل بودن این نوع تقسیم‌بندی وهابیت را ثابت کردیم، اما به فرض اینکه چنین تقسیم بندی درست باشد، پس باید منظور کسی که عبارت: «ما لا یقدر علیه إلا الله» را می‌گوید، این باشد که انجام آن امور بر سبیل استقلالیت و من دون الله در قدرت کسی جز الله متعال نیست، نه اینکه منظورش از گفتن آن عبارت این باشد که سبب دانستن یک مخلوق در آن امور شرک است! و من تحدی می‌کنم یک فعل از آن افعالی که وهابیت آن را ما لا یقدر علیه إلا الله می‌داند ذکر کند که خداوند متعال آن فعل را هیچ گاه با سبب قرار دادن هیچ مخلوقی، انجام نداده باشد.

پس اگر خلق کردن و زنده کردن مرده و شفا دادن را ذکر کنند، پس عیسی علیه السلام در این امور سبب قرار داده شد. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ أَنِّي قَدۡ جِئۡتُكُم بِـَٔايَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ أَنِّيٓ أَخۡلُقُ لَكُم مِّنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۖ وَأُبۡرِئُ ٱلۡأَكۡمَهَ وَٱلۡأَبۡرَصَ وَأُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۖ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأۡكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ٤٩﴾ [آل عمران: ٤٩]

«و (او را به عنوان) پیامبری به سوی بنی اسرائیل (می‌فرستد که او به آنان می‌گوید:) من از سوی پروردگارتان برایتان نشانه‌ای آورده‌ام، من از گِل برای شما (چیزی) به شکل پرنده خلق می‌کنم، آنگاه در آن می‌دمم، پس به اذن الله پرنده‌ای می‌شود و به اذن الله کور مادر زاد و مبتلایان به برص (پیسی) را بهبودی می‌بخشم، و مردگان را زنده می‌کنم، و از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید؛ به شما خبر می‌دهم، مسلماً در این‌ها، نشانه‌ای برای شماست اگر ایمان داشته باشید».

و اگر رزق و روزی دادن را ذکر کنند، پس هر یک از ما می‌تواند سببی در روزی دادن به دیگران باشد؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تُؤۡتُواْ ٱلسُّفَهَآءَ أَمۡوَٰلَكُمُ ٱلَّتِي جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمۡ قِيَٰمٗا وَٱرۡزُقُوهُمۡ فِيهَا وَٱكۡسُوهُمۡ وَقُولُواْ لَهُمۡ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا﴾ [النساء: ٥]

«و اموال خود را که الله آن را وسیله قوام (زندگی) شما قرار داده‌است، به سفیهان (و کم خردان) ندهید، و از آن، به آنها روزی دهید، و آنان را لباس بپوشانید، و با آنان سخن شایسته بگویید».

و می‌فرماید: ﴿وَإِذَا حَضَرَ ٱلۡقِسۡمَةَ أُوْلُواْ ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينُ فَٱرۡزُقُوهُم مِّنۡهُ وَقُولُواْ لَهُمۡ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا﴾ [النساء: ٨]

«و هرگاه، خویشاوندان و یتیمان و مستمندان بر تقسیم (میراث) حاضر شدند، از آن (اموال) به آنان روزی بدهید، و با آنان بطور شایسته و نیک سخن بگویید».

و اگر قبض و گرفتن روح و میراندن را ذکر کنند، پس ملک الموت در آن سبب قرار داده شده است. چنانکه می‌فرماید: ﴿۞قُلۡ يَتَوَفَّىٰكُم مَّلَكُ ٱلۡمَوۡتِ ٱلَّذِي وُكِّلَ بِكُمۡ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمۡ تُرۡجَعُونَ﴾ [السجدة: ۱۱]

«(ای پیامبر!) بگو: فرشتۀ مرگ که بر شما گماشته شده، جان‌تان را می‌گیرد، سپس به سوی پروردگارتان باز گردانده می‌شوید».

و اگر هدایت‌کردن و بیرون آوردن از تاریکی‌ها به سوی نور را ذکر کنند، پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم سببی در هدایت کردن قرار داده شده است چنانکه می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ﴾ [الشورى: ۵۲]

«و مسلماً تو (ای پیامبر) به راه راست هدایت می‌کنی».

و دربارۀ موسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَآ أَنۡ أَخۡرِجۡ قَوۡمَكَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ﴾ [إبراهيم: ۵]

«و به راستی ما موسی را با نشانه‌های خود فرستادیم، (و به او دستور دادیم) که: قومت را از تاریکی‌ها به روشنایی بیرون آر».

و اگر بخشیدن فرزند را ذکر کنند، پس خداوند متعال، جبرئیل علیه السلام را سببی در آن قرار داده است و می‌فرماید: ﴿قَالَ إِنَّمَآ أَنَا۠ رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَٰمٗا زَكِيّٗا﴾ [مریم: ۱۹]

«(جبرئیل) گفت: یقیناً من فرستادۀ پروردگار تو هستم، تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم».

و اگر تدبیر امور را ذکر کنند، پس فرشتگان را سببی در آن قرار داده است، چنانکه می‌فرماید: ﴿فَٱلۡمُدَبِّرَٰتِ أَمۡرٗا ٥﴾ [النازعات: ۵]

«و سوگند به فرشتگانی که کارها را تدبیر می‌کنند».

پس وهابیت فعلی یا امری را برای ما ذکر کنند که خداوند متعال هیچ مخلوقی را هیچ وقت در انجام دادن آن فعل، سبب قرار نداده باشد.

خلاصه اینکه تقسیم نمودن امور توسط وهابیت به اینکه تنها بعضی از امور ما لا یقدر علیه إلا الله است، باطل بوده و لازمه‌اش شرک است، چون مخلوقات را در بخش دیگر امور شریک خداوند متعال در قدرت داشتنشان بر انجام آن امور دانسته‌اند که این همان مذهب معتزله است. و صحیح این است

که هیچ امری و هیچ کاری، ولو پلک زدن و نفس کشیدن باشد، انسان نمی‌تواند قائم به ذات خود و مستقل از الله متعال آن را انجام بدهد. و به این شکل ناقص بودن توحید وهابیت آشکار می‌گردد و توحید حقیقی این است که بنده معتقد به لا حول ولا قوة إلا بالله باشد، یعنی هیچ مخلوقی، هیچ توان و قدرتی بر انجام هیچ کاری ندارد مگر اینکه الله متعال آن را خواسته باشد.

و چنانکه مشاهده کردید، در این بخش نیز توسط اقوال امام شهاب الدین القرافی رحمه الله متوفی ۶۸۴ هجری، پاسخی کوبنده به وهابی ضال و مضل، صلاح مهدوی دادیم. و ثابت کردیم که امام القرافی نیز همانند دیگر علمای اهل سنت و بر خلاف وهابیت، شرک را منوط به مستقل دانستن مخلوق دانسته است نه اینکه همانند ظاهرگرایان وهابیت که توحیدشان پوچ و بی‌محتوا و ظاهری است، مجرد اعمالی مانند سجده یا ذبح یا به فریاد خواندن مخلوقی که غایب یا مرده است را شرک دانسته باشد و یا اینکه نسبت دادن انجام فعلی که در تقسیم‌بندی وهابیت ما لا یقدر علیه إلا الله است، توسط مخلوقی را مطلقا شرک دانسته باشد، بلکه تنها زمانی آن را شرک دانسته که شخص آن مخلوق را در انجام آن فعل، مستقل از الله و من دون الله و قائم به ذاتش بداند.

ابو عبد الله محمد بن موسى بن النعمان المزالى المراكشى مالكى مذهب (متوفى ٦٨٣ هــ)

امام عالم و عابد و مجاهد و محدث و فقیه مالکی، ابو عبد الله محمد بن موسى ابن النعمان بن أبي عمران بن محمد المُزالی الهتانی التلسمانی، صاحب کتاب «مصباح الظلام في المستغيثين بخير الأنام في اليقظة والمنام» است.

الذهبی در کتابش تاریخ الاسلام (٥١٢/١٥) دربارۀ او می‌گوید: «محمد بن موسى بن النعمان. الشيخ القدوة، أبو عبد الله، المزالي التلمساني... وكان فقيها مالكيا، زاهدا عابدا، عارفا، إلا أنه كان متغاليا في أشعريته».

ابن رشيد الفهري السبتي در کتابش ملء العيبة بما جُمع بطول الغَيبة (ص ٤٠٤) دربارۀ او می گوید: «أَبُو عَبْد اللهِّ بن النعمان هو الشيخ الإمام الصوفي العارف شمس الدين أَبُو عَبْد اللهِّ محمد بن موسى النعمان المزالي الفاسي، تجول في البلاد ونزل مصر، وكان معظما بها معروف الجلالة والمقدار، سمع من الهمداني، والصفراوي، وابن رواج، وابن الجميزي، وابن المقير، ومرتضى بن العفيف وغيرهم كثيرا، لم ندركه، توفي قبل وصولنا البلاد رَحِمَهُ اللهُّ ونفعه، وله فضائل تذكر وكرامات تشهر».

الفاکهانی در کتابش الفجر المنير فى الصلاة على البشير النذير (ص ١٥) دربارۀ او می‌گوید: «ذكر شيخ المسلمين أبو عبد الله محمد الشهير بابن النعمان قدس الله روحه في كتابه الملقب بـ مصباح الظلام...»

و در صفحۀ ٨١ می‌گوید: «وذكر شيخ الإسلام والمسلمين أبو عبد الله محمد الشهير بابن النعمان، بسنده في كتاب مصباح الظلام...».

ابن الحاج در کتابش المدخل (٢٥٥/١) دربارۀ او می‌گوید: «وَقَدْ ذَكَرَ الشَّيْخُ الْإِمَامُ أَبُو عَبْدِ اللهِّ بْنُ النُّعْمَانِ - رَحِمَهُ اللهُّ - فِي كِتَابِهِ...».

اليافعی در کتابش مرآة الجنان وعبرة اليقظان (١٥٠/٤) دربارۀ او می‌گوید: «وفيها توفي السيد الإمام الكبير الشأن، القدوة المشكور الشيخ أبو عبد الله محمد بن موسى بن النعمان التلمساني قدم شاباً فسمع بها من

محمد بن عمار والصفراوي، كان عارفاً بمذهب مالك راسخ القدم في العبادة والنسك سالكاً في محاسن المسالك».

ابن الملقن در کتابش طبقات الأولياء (صص ۴۸۸-۴۸۹) دربارۀ او می‌گوید: «الشيخ أبو عبد الله بن النعمان بالاسكندرية العالم المحدث الرباني. مشهور بالعلم والصلاح وتنسب أليه طائفة تسمى النعمانية».

تقی الدین المقریزی در کتابش المقفى الكبير (۱۲۴/۷) دربارۀ او می‌گوید: «وكان ثقة وكان من المشايخ العارفين والعلماء العاملين، مربّيا للمريدين، حسن التربية لهم. انتفع به خلق كثير، إذ تمّت عليهم بركته، وكان حريصا على إقامة الخير، وإماتة الشرّ، آمرا بالمعروف، ناهيا عن المنكر، غليظا على أهل الكفر والبدع. وكان ورعا زاهدا ناسكا، متحرّيا في مأكله وملبسه، حسن الأخلاق، كثير التواضع، معظّما عند الخاصّة والعامّة. اجتهد في عمارة الجوامع والمساجد والزوايا بديار مصر حتى عمّر ما يزيد على ثلاثين موضعا».

ابن حجر العسقلانی در کتابش الدرر الكامنة (۲۶۶/۴) دربارۀ او می‌گوید: «الشيخ القدوة أبي عبد الله محمد بن موسى بن النعمان...».

ابن تغری بردی در کتابش المنهل الصافي والمستوفى بعد الوافي (۲۶۲/۷) دربارۀ او می‌گوید: «قرأت في كتاب "مصباح الظلام في المستغيثين بخير الأنام في اليقظة والمنام" تصنيف الشيخ الإمام القدوة شمس الدين أبي عبد الله محمد بن موسى بن النعمان المراكشي الهنتاني رحمه الله».

و السخاوی در کتابش تحفة الأحباب وبغية الطّلاب (ص ۱۵۰) دربارۀ او می‌گوید: «الشيخ الصالح العارف القدوة المحدث العلامة أبى عبد الله محمد بن موسى ابن النعمان المزالى الفاسى المغربى المالكى نزيل مصر صاحب التصانيف الحسنة وقد أنشأ ببلاد الإسلام مائة وعشرين زاوية وجدد جوامع ومساجد كثيرة وله هيبة فى الناس حتى قال محمد بن سعيد: ما رأيت أبا عبد الله النعمان إلا هبته لما كان فيه من السر، وكان له معرفة تامة بأوصاف الرياضة وأحوال الطريق».

شیخ محمد بن موسی ابن النعمان رحمه الله همانند دیگر علمای بزرگ اهل سنت و جماعت مجرد دعا و به فریاد خواندن غایب یا مرده را شرک نمی‌دانست بلکه مناط شرک را مستقل دانستن و ربوبیت قائل بودن برای شخصی که به دعا خوانده شده است می‌دانست و ایشان در کتابش مصباح الظلام،

علاوه بر آوردن دلایلی از قرآن و احادیث، اقوال و ماجراها و رخدادهای بسیار زیاد دیگری از علما و بزرگان اهل سنت می‌آورد که به رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد از وفاتش متوسل شده و او را به فریاد خوانده‌اند و به او استغاثه نموده‌اند.

ایشان در کتابش مصباح الظلام (ص ۱۶ چاپ دار الکتب العلمیة – بیروت) ماجرای استغاثۀ خودش به رسول خدا صلی الله علیه وسلم را نیز در ابتدای کتابش بیان کرده است چنانکه می‌گوید: «فقصدتُ أن أذكر ما وقع لي ممن استغاث بالنبي صلى الله عليه وسلم ولاذ به في شدّته؛ وتوسَّل إلى الله عزَّ وجَل؛ إذ هو خيرتُهُ من خليقته، ولم أرَ فيها علمتُ من جمعَ شيئا من ذلكفاستخرت اللهّ تعالى؛ وذكرت ما وقع لي من ذلك؛ بعد ما أقدّم ما شاهدته، مما نحوته خُبرا لا خَبرا، عينا لا أثرا. لما قفلنا مع الحاج سنة تسع وثلاثين وست مائة تقدمنا من قلعة صدر في جماعة ومعنا دليل غير دليل الركب، فبينا نحن في بعض الطريق يقدمنا الدليل في طلب الماء، وبقينا خلفه، فتبعت الدليل آخر النهار ومشيت خلفه إلى الغروب فدخل علي الليل وأظلم وخفي علي الأثر. فأسرعت المشي فأدركني التعب والعطش وأشرفت على التلف وبقيت لا أدري أين أسير. فرأيت خيالا ظننت أن ذلك لبعض من صحب الدليل فقصدته فوقعت في أشجار فعلمت أني تهت عن الطريق وزادني العطش إلى أن أشرفت على الهلاك ويئست من الحياة. فقلت: يا محمد – مستغيثا بالنبي (صلى الله عليه وسلم) فسمعت قائلا يقول لي: أرشد. فنظرت فإذا شخص لم أثبت وجهه وعليه ثوب أبيض في سواد الليل، فأخذ بيدي وزال عني ما كنت فيه من التعب والعطش. فلم تزل يده إلى أن سمعت ضجة من صحب الدليل وإذا الدليل ينادي الناس وقد أوقد لهم نارا يهتدون بها، فراح وتركني وأنا إذكر لك في هذا الكتاب أن شاء الله تعالى من استغاثً بالنبي صلى الله عليه وسلم في المَهَامِهِ والقِفار، والبَراري والبحار، ومن شكى إليه العَطش والجُوع ومن كان في أسرِ العَدو الجبار».

ترجمه: «پس تصمیم گرفتم اخباری که به من رسیده است دربارۀ کسانی که در شدت و سختی به پیامبر صلی الله علیه وسلم استغاثه و پناه برده‌اند و به خداوند عزوجل متوسل شده‌اند را ذکر کنم، و تا جایی که بدانم کسی در اینباره چیزی جمع آوری نکرده است. برای همین از خداوند استخاره (و طلب خیر) کردم و آنچه در اینباره به من رسیده را ذکر خواهم کرد. و قبل از ذکر آن اخبار، آنچه که برای خودم اتفاق افتاد را ذکر می‌کنم یعنی اتفاقی که حقیقتا از آن خبردار شدم نه اینکه خبر آن را به من داده باشند، و با چشمانم آن را دیدم، نه اینکه آثار آن را دیده باشم.

آنگاه که در سال ششصد و سی و هفت همراه حجاج خواستیم به حج برویم، شروع حرکتمان از قلعهٔ صدر بود. جماعتی بودیم، و یک مرشد و راهنما غیر از راهنمای کاروان نیز همراهمان بود و راه را به ما نشان می‌داد. سپس در مسیر راهمان، راهنما برای پیدا کردن آب از ما جلو افتاد و ما با فاصله پشت سر او حرکت می‌کردیم. من تا آخر روز دنبال راهنما حرکت کردم و تا غروب خورشید از عقب او حرکت کردم. سپس شب و تاریکی فرا رسید و جای قدم‌های او از من پنهان ماند. برای همین سرعتم را زیاد کردم تا خود را به او برسانم، اما دچار خستگی و تشنگی شدم تا حدی که نزدیک بود هلاک شوم. و سرگردان مانده بودم و نمی‌دانستم کجا بروم. ناگهان چیزی به خیالم آمد و گمان کردم همان کسانی هستند که دنبال راهنما حرکت می‌کنند، به سمت آنجا رفتم و دیدم تعدادی درخت هستند، و متوجه شدم که راه را گم کرده‌ام. و با این حال به تشنگی‌ام نیز اضافه شده بود و نزدیک بود که هلاک شوم. در حالی که زندگی نا امید شده بودم، گفتم: یا محمد – به پیامبر صلی الله علیه وسلم استغاثه کردم– و شنیدم کسی به من گفت: ارشاد و راهنمایی شو. به او نگاه کردم، دیدم شخصی است که صورتش پنهان است و در آن تاریکی شب، لباس سفیدی که بر تنش بود دیده می‌شد، او دستم را گرفت و خستگی و تشنگی که داشتم از من برطرف شد و همچنان دستم در دستش بود تا اینکه ضجه و فریاد کسی که همراه راهنما بود را شنیدم و راهنما داشت مردم را صدا می‌زد و آتشی برایشان روشن کرده بود تا با آن راه را پیدا کنند، و آنجا بود که آن شخص دستم را رها کرد و مرا ترک کرد و رفت.

و ان شاء الله در این کتاب کسانی که در کارهای سخت و دشوارشان و در بیابان‌ها و خشکی‌ها و دریاها به پیامبر صلی الله علیه وسلم استغاثه کرده‌اند و کسانی که از تشنگی و گرسنگی‌شان و کسانی که در دست دشمن جبار اسیر بوده‌اند و به او شکایت برده‌اند را ذکر خواهم کرد».

چنانکه مشاهده می‌کنید شیخ ابن النعمان در بیابان به رسول خدا صلی الله علیه وسلم به عنوان یک وسیلهٔ مشروع استغاثه کرد و خداوند به عنوان کرامتی او را به وسیلهٔ آن شخصی که صورتش پنهان بود ارشاد نمود. و سپس در کتابش بیش از دویست ماجرا نقل کرده که در آن بزرگانی از صحابه و تابعین و علما و امامان و دیگر مسلمانان به رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد از وفاتش استغاثه و توسل کرده‌اند.

و علمای زمان او بر قبول کتابش اجماع نمودند چنانکه این اجماع را نجم الدین الطوفی حنبلی مذهب (متوفی ۷۱۶ هـ) در کتابش الإشارات الإلهية إلي المباحث الأصولية (ص ۴۸۰) نقل کرده است و می‌گوید: «وقد صنف الشيخ أبو عبد الله بن نعمان كتابا سماه «مصباح الظلام في المستغيثين بخير الأنام»

واشتهر هذا الكتاب وأجمع أهل عصره على تلقيه منه بالقبول، وإجماع أهل كل عصر حجة، فالمنكر لذلك مخالف لهذا الإجماع».

ترجمه: «و به تحقیق شیخ ابوعبدالله بن النعمان کتابی به نام: "مصباح الظلام في المستغيثين بخير الأنام" نوشته و این کتاب شهرت یافت و مردم زمان او بر قبول نمودن کتابش اجماع نمودند و اجماع اهل هر عصری حجّت است و هرکس مخالفت کند پس با این اجماع مخالفت کرده است».

و علمای بعد از او مانند ابن رشید الفهری (متوفی ۷۲۱ هـ)، تاج الدین الفاکهانی (متوفی ۷۳۴ هـ)، ابن الحاج (متوفی ۷۳۷ هـ)، شمس الدین الذهبی (متوفی ۷۴۸ هـ)، أبو محمد عفیف الدین الیافعي (متوفی: ۷۶۸هـ)، ابن الملقن (متوفی ۸۰۴ هـ)، ابو البقاء کمال الدین محمد بن موسی (متوفی ۸۰۸ هـ)، تقی الدین المقریزی (متوفی ۸۴۵ هـ)، ابن حجر العسقلانی (متوفی ۸۵۲ هـ)، ابن تغری بردی (متوفی ۸۵۴ هـ)، نور الدین السخاوی (متوفی ۸۸۹ هجری) و... نیز هم خود شیخ محمد بن النعمان را تعریف و تمجید و ستایش کرده و از او به عنوان عالم و امام و عارف و محدث و قدوه شیخ السلام و المسلمین یاد کرده‌اند و هم کتابش را قبول داشته و بعضا به کتابش استناد کرده‌اند.

و هیچ یک از علما آنچه که شیخ ابوعبدالله بن النعمان در کتابش نوشته است را شرک و عبادت غیر الله ندانسته است تا اینکه فتنۀ وهابیت بیرون آمد و با فهم اشتباهش از توحید و شرک، امت اسلامی را متهم به کفر و شرک نمود و این کتاب و نویسنده‌اش را شرکی و مشرک و قبوری دانست!

پس اگر مطلقا به دعا خواندن و استغاثه به شخص غایب و میت، شرک اکبر باشد، پس تکفیر و مشرک دانستن امت اسلامی از آن لازم می‌آید چراکه علما و بزرگان و امامان اسلام چنین کاری را قرن‌ها نسل به نسل انجام داده و در کتاب‌هایشان به عموم مسلمانان آموزش داده و انجام چنین کاری تمام سرزمین‌های اسلامی را فرا گرفته بود. و اگر توسل و استغاثه و تشفع به پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از وفاتش مطلقا و بدون هیچ قیدی شرک باشد، پس به معنای مشرک و گمراه شدن امت خواهد بود در حالی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم خبر داده که این امت هرگز بر گمراهی جمع نخواهد شد و همچنین رسول خدا صلی الله علیه وسلم خبر داده که امت او تا قیامت مشرک نخواهد شد و رسول خدا از امتش بر عبادت غیر الله و شرک اکبر نمی‌ترسید. چنانکه در صحیح بخاری (۳۸۱۶) و صحیح مسلم (۳۱ - [۲۲۹۶]) و سنن کبری از البیقهی (۶۸۱۰) از عقبه بن عامر آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنِّي لَسْتُ أَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا بَعْدِي، وَلَكِنِّي أَخْشَى عَلَيْكُمُ الدُّنْيَا أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا، وَتَقْتَتِلُوا، فَتَهْلِكُوا، كَمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ. قَالَ عُقْبَةُ: «فَكَانَتْ آخِرَ مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى الْمِنْبَرِ».

ترجمه: «من بر شما از اینکه بعد از من شرک بیاورید نمی‌ترسیم، بلکه بر شما از دنیا می‌ترسم که در دستیابی به آن با یکدیگر رقابت و همچشمی کنید و همدیگر را بکشید و هلاک گردید چنانکه کسانی که پیش از شما بودند هلاک شدند. عقبه می‌گوید: این آخرین سخنی بود که دیدم پیامبر صلی الله علیه وسلم بر روی منبر گفت».

بله این آخرین سخن رسول خدا بر روی منبرش بود اینکه از امتش بر اینکه دچار شرک اکبر و عبادت غیر الله بشوند نمی‌ترسید، در حالی که اگر آنچه وهابیت می‌گوید صحیح باشد، اینکه درخواست دعا و شفاعت از مردگان مطلقا و بدون قید ربوبیت شرک است، پس لازمۀ آن این است که این امت قرن هاست که مشرک شده و غیر الله را می‌پرستند!

و همچنین در صحیح مسلم (۶۵ - [۲۸۱۲]) و مسند احمد (۱۴۳۶۶) از جابر بن عبد الله رضی الله عنه آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنّ الشّيْطَانَ قَدْ أَيِسَ أَنْ يَعْبُدَهُ الْمُصَلُّونَ فِي جَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَلَكِنْ فِي التّحْرِيشِ بَيْنَهُمْ».

ترجمه: «شیطان از اینکه نماز گذاران او را در جزیرة العرب عبادت کنند ناامید شده است، لیکن در حال فتنه‌انگیزی در بینشان است».

و الحاکم (۲۲۲۱) و ابو یعلی (۱۵۶) و البیهقی (۷۲۶۳) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ يَئِسَ أَنْ تُعْبَدَ الْأَصْنَامُ بِأَرْضِ الْعَرَبِ، وَلَكِنْ رضي منهم بما دُونِ ذَلِكَ، بَالْمَحَقَّرَاتِ وَهِيَ الْمُوبِقَاتُ».

ترجمه: «شیطان از اینکه بت‌ها در زمین عرب عبادت شوند نا امید شده است، ولی به کمتر از آن یعنی به گناهانی که کوچک شمرده می‌شوند اما هلاک کننده هستند برای آنان راضی می‌شود».

و الحاکم در مستدرکش (۳۱۸) از ابن عباس رضی الله عنهما آورده که پیامبر صلی الله علیه وسلم در حجة الوداع خطبه داد و فرمود: «قَدْ يَئِسَ الشَّيْطَانُ بِأَنْ يُعْبَدَ بِأَرْضِكُمْ وَلَكِنَّهُ رَضِيَ أَنْ يُطَاعَ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ مِمَّا تُحَاقِرُونَ مِنْ أَعْمَالِكُمْ، فَاحْذَرُوا يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنِ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ فَلَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ».

ترجمه: «شیطان از اینکه در زمین شما عبادت شود ناامید شده است ولی از اینکه در غیر از آن اطاعت شود راضی شده است، یعنی در آن اعمالی (گناهانی) که آنها را کوچک می‌شمارید. پس ای مردم برحذر باشید، به راستی که من در بین شما دو چیز به جا گذاشتم که اگر به آنها چنگ بزنید هرگز گمراه نمی‌شوید، که عبارت‌اند از کتاب خدا وسنت پیامبرش».

و اگر چنانکه وهابیت می‌گوید رفتن سر قبر رسول خدا صلی الله علیه وسلم یا دیگر صالحان و درخواست دعا و شفاعت از آنان بدون اینکه برای آنها ربوبیت قائل باشند، به این معنا باشد که آنها به عنوان بت گرفته شده و عبادت شده باشند، پس این امت قرن‌هاست که بخاطر رفتن سر قبر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و درخواست دعا و شفاعت از او مشرک شده است و به این معناست که این امت تا قبل از آمدن وهابیت بر شرک و عبادت غیر الله جمع گشته بود.

و اگر مفهوم وهابیت از شرک و عبادت غیر الله صحیح باشد پس از آن تکذیب نمودن این احادیث لازم می‌آید در حالیکه این احادیث در صحیحین و غیر آن آمده است.

و همچنین در صحیح مسلم (۵۲ - [۲۹۰۷]) از عایشه رضی الله عنها آمده که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَا يَذْهَبُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ حَتَّى تُعْبَدَ اللَّاتُ وَالْعُزَّى، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ كُنْتُ لَأَظُنُّ حِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ٣٣﴾ [التوبة: ٣٣]، أَنَّ ذَلِكَ تَامًّا، قَالَ: إِنَّهُ سَيَكُونُ مِنْ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ رِيحًا طَيِّبَةً فَتَوَفَّى كُلَّ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ، فَيَبْقَى مَنْ لَا خَيْرَ فِيهِ فَيَرْجِعُونَ إِلَى دِينِ آبَائِهِمْ».

ترجمه: «شب و روز تمام نمی‌شوند (قیامت نمی‌آید) تا اینکه اللات و العزی دوباره پرستش شوند. عایشه گفت: ای پیامبر خدا، وقتی این آیه نازل شد: {او کسی است که پیامبرش را بر راه راست و دین حق فرستاد تا بر تمام ادیان دیگر چیره گرداند گرچه مشرکان ناپسند بدانند} گمان بردم عبادت اللات و العزی تمام شده است. پیامبر فرمودند: این وضع تا زمانی که خداوند بخواهد بردوام می‌ماند، سپس خداوند باد خوشبویی را می‌فرستد تا روح کسانی را که مؤمنند، و لو مثقال ذره‌ای ایمان در دل دارند، بگیرد و کسانی که هیچ خیری در آنان وجود ندارد باقی می‌مانند، تا به دین اباء و اجدادشان (عبادت اللات و العزی) برگردند».

همچنین در صحیح مسلم (۱۱۶ - [۲۹۴۰]) از عبد الله بن عمرو رضی الله عنه آمده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «يَخْرُجُ الدَّجَّالُ فِي أُمَّتِي، فَيَمْكُثُ أَرْبَعِينَ»؛ «دجال در امّت من بیرون می‌آید و چهل سال باقی می‌ماند». و مابقی حدیث را ذکر می‌کند اینکه عیسی علیه السلام، دجال را می‌کُشد سپس نسیمی می‌وزد و ارواح مومنان را می‌گیرد و تنها اشرار مردم باقی می‌مانند. سپس می‌گوید: «وَيَتَمَثَّلُ لَهُمْ الشَّيْطَانُ فَيَقُولُ أَلَا تَسْتَجِيبُونَ فَيَقُولُونَ فَمَا تَأْمُرُنَا فَيَأْمُرُهُمْ بِعِبَادَةِ الْأَوْثَانِ».

ترجمه: «و شیطان برایشان نمایان می‌شود و به آنان می‌گوید: آیا مرا اجابت نمی‌کنید؟ می‌گویند: به چه چیزی ما را امر می‌کنی؟ پس شیطان آنان را به عبادت بت‌ها امر می‌کند».

بر طبق این احادیث، بعد از آمدن نشانۀ بزرگ قیامت (که نسیم خنکی است و جان همۀ مومنان را می‌گیرد و تنها کافران بر روی زمین باقی می‌مانند) است که اللات و العزی توسط مردم عبادت می‌شوند، و اگر چنانکه وهابیت می‌گوید باشد، اینکه اللات و العزی کسانی جز انسان‌های صالح قوم خودشان نبوده‌اند و عبادت کنندگانشان بعد از مردن آنها، بدون اینکه هیچ گونه ربوبیتی برای آنها قائل باشند تنها از آنها توسل و شفاعت را می‌خواسته‌اند، و صرفا بخاطر مجرد درخواست شفاعت از آنها مشرک شده بودند و تنها بخاطر مجرد انجام چنین کاری آن صالحان قوم خودشان که مرده بودند به بت و إله تبدیل گشته باشند، و نیز اگر آنچه وهابیت می‌گوید صحیح باشد، اینکه درخواست دعا و شفاعت از قبور انبیا و صالحان دقیقا همان شرک مشرکان قدیم است و مطلقا عبادت غیر خدا و بت‌پرستی است، پس لازمۀ آن این است که انسان‌های صالح این امت از رسول خدا صلی الله علیه وسلم گرفته تا دیگر اولیاء و صالحانش، چندین قرن باشد که تبدیل به اللات و العزی‌ها شده باشند و توسط این امت عبادت شده باشند! در حالی که در این احادیث آمده است که این امت بت‌ها را نمی‌پرستد و رسول خدا صلی الله علیه وسلم از امتش بر پرستش بت‌ها نمی‌ترسید و می‌فرماید که بعد از آمدن نسیم خنک و گرفتن جان همۀ مومنان است که اللات و العزی پرستش می‌شوند.

و علما و بزرگان مسلمانان تا قبل از وهابیت در کتاب‌هایشان نه تنها چنین کاری (= درخواست دعا و شفاعت از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد از وفاتش) را شرک ندانسته‌اند بلکه جمهور آنان چنین کاری را مستحب نیز دانسته‌اند و بر انجام آن سفارش و تاکید کرده‌اند، تا اینکه محمد بن عبد الوهاب بعد از گذشت دوازده قرن با دین جدیدش آمد و این امت و علمایش را مشرک دانست و تکفیر نمود!

آیا احادیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم و فهم علمای‌مان که نسل به نسل و سینه به سینه این دین را از یکدیگر به ارث برده و یاد گرفته‌اند را قبول کنیم، یا فهم خوارج معاصر را که نه توحید را شناخته‌اند و نه شرک را، و با فهم کجشان امت اسلامی را متهم به شرک و قبرپرستی می‌کنند؟

اکنون از وهابیت و بالأخص جناب صلاح مهدوی سوال می‌کنیم که آیا شیخ الإمام القدوه محمد بن النعمان رحمه الله، بخاطر استغاثه‌اش در بیابان به رسول خدا صلی الله علیه وسلم کافر و مشرک بود یا مومن؟ آیا کتابش «مصباح الظلام في المستغيثين بخير الأنام في اليقظة والمنام» کتابی کفری و شرکی است یا توحیدی؟ و اگر کفر و شرک است پس چرا علمای زمانش بر قبول این کتاب اجماع نمودند؟ و چرا علمای بعد از او این کتاب و نویسنده‌اش را شرکی و مشرک ندانستند بلکه به خیر و نیکی از او یاد کرده و کتابش را مفید دانستند؟ آیا این امت و علمایش نفهمید که شرک و عبادت غیر الله چیست تا اینکه وهابیت آمد و توحید را آموزش داد؟ آیا این امت قبل از وهابیت قرن‌ها بوده که بر کفر و شرک جمع شده بودند تا اینکه وهابیت آمد و توحید را زنده کرد؟ آیا محمد بن النعمان مالکی

مذهب و علمای بعد از او که او را تزکیه و تایید نموده‌اند، جزو علمای اسلام محسوب نمی‌شوند؟ آیا دست از لجاجت و بدعتت برنمی‌داری؟ آیا از فهم اشتباهت از توحید برنمی‌گردی؟ آیا عبرت نگرفتی؟ آیا دست از تکفیر و مشرک نامیدن این امت بر نمی‌داری؟ آیا به وعدی که دادی عمل می‌کنی و فایل‌های صوتی‌ات را حذف می‌کنی؟ یا با تکبر و عناد بر گمراهی‌ات باقی می‌مانی؟ پس تو را از دچار شدن به عاقبت خوارج که سگان دوزخ‌اند می‌ترسانم.

و بدان که نقاب زیبای «تبعیت از سلف صالح»، که خوارج معاصر بر صورت زده‌اند، امروز رقیق و پاره شده است و جوانان اهل سنت آ گاه شده و دیگر فریب نمی‌خورند. پس قبل از آنکه عمرت به سر آید و فرصت را از دست بدهی توبه کن و فرصت را غنیمت بشمار و شروع به اصلاح خطاهای گذشته‌ات کن و نیتت را اصلاح کن تا خداوند تو را اصلاح نماید.

و اقوال علما در این باره بسیار زیاد است اما به همین اندازه کفایت می‌کنم، چون در خانه اگر کس است یک حرف بس است.